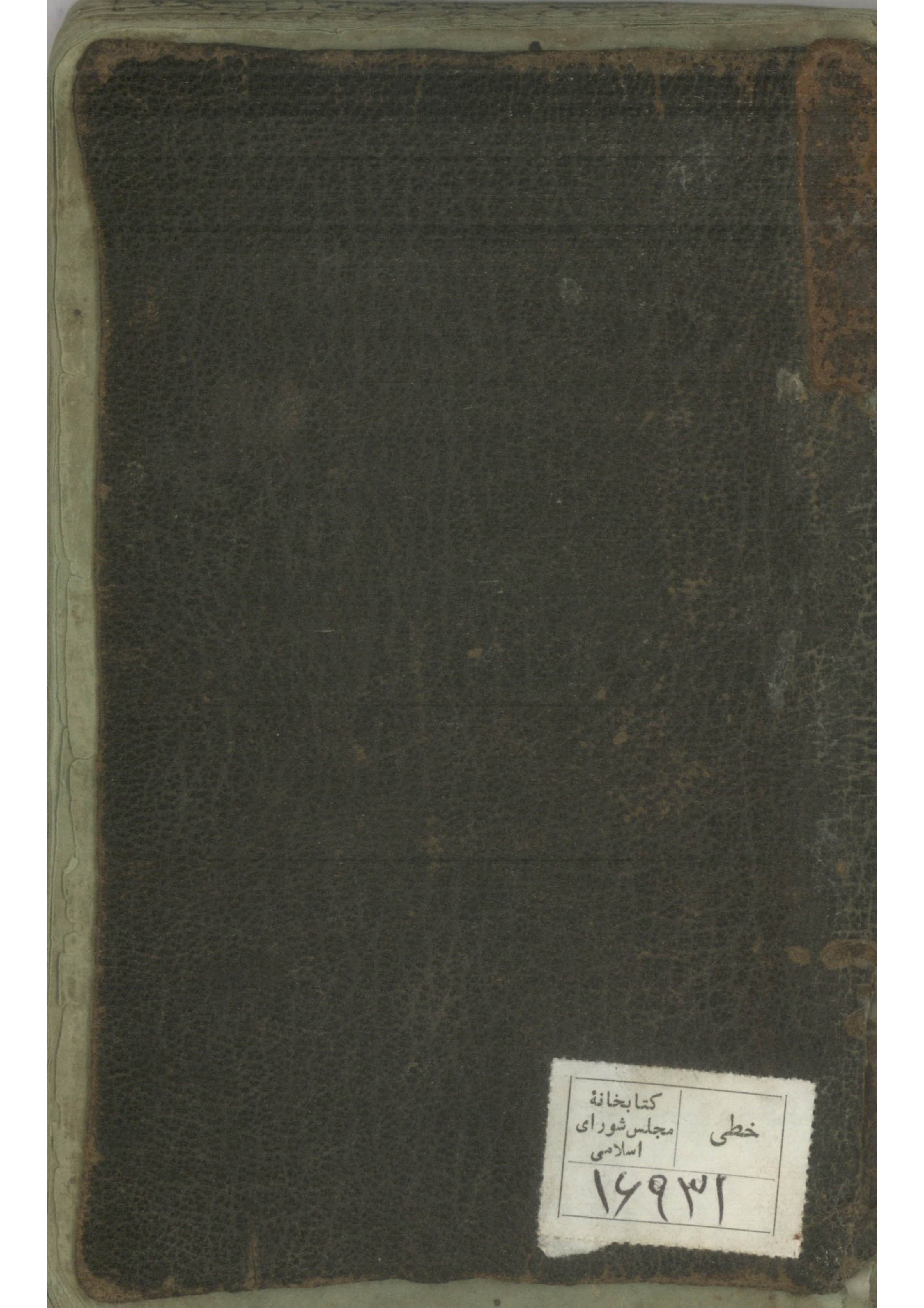
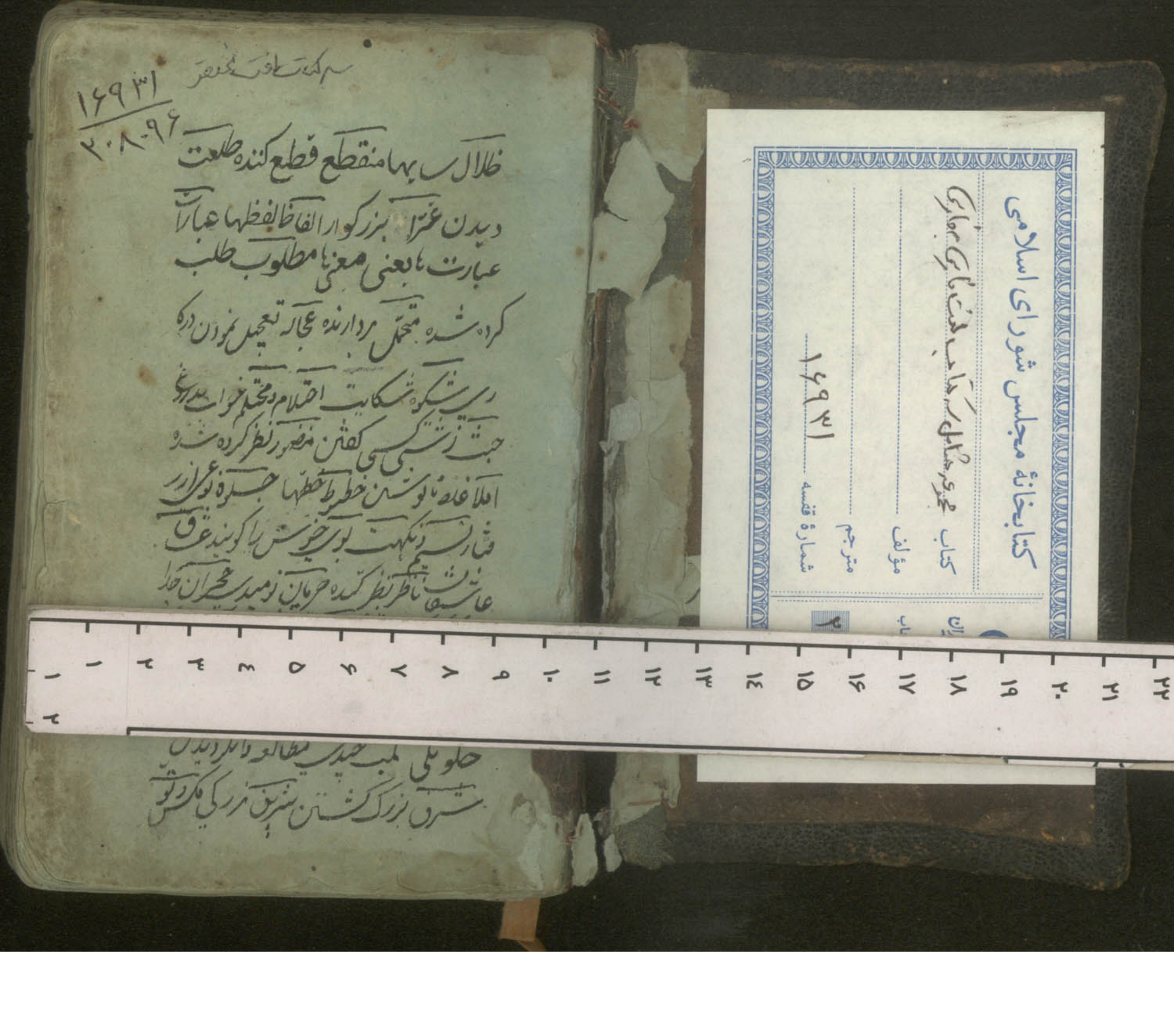
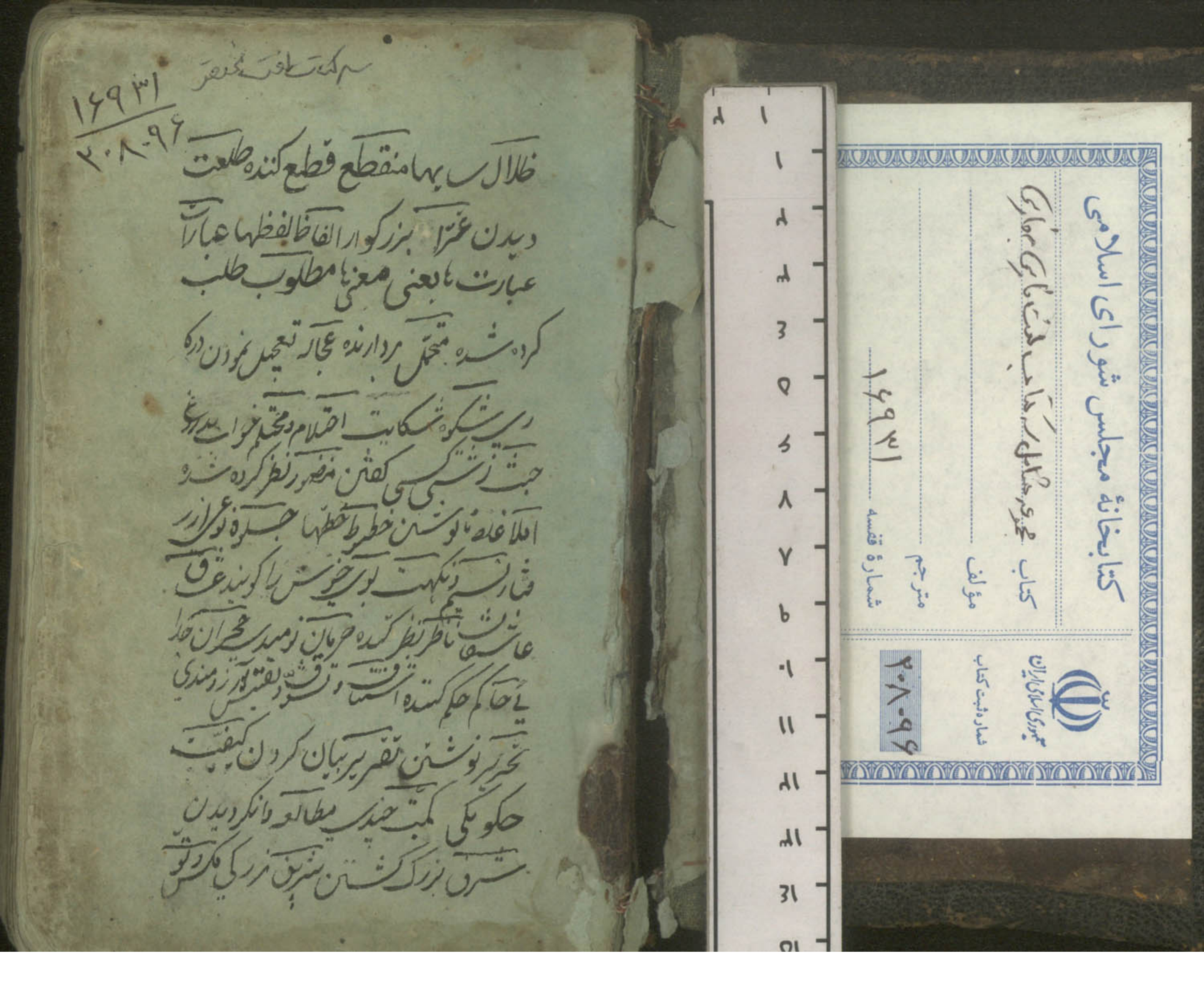

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۶۹۳۲



ظلال سپهها منقطع قطع کننده طلعت
دیدن غرا بزرگوار الفاظ لفظها عبارات
عبارت ها بعنی معنی ها مطلوب طلب
کرده شده متحمل بردارنده عجاله تعجیل نمودن درک
رسیدن شکوه شکایت احتلام محتلم خواب دیدن
جبت زشتی کفش منظور نظر کرده شده
املا غلط نانوشتن خطوط خطها جسره دو عرار
فشار نسیم نکهت بوی خوش را گویند عق
عاشقا ناظر نظر کننده حرمان نومید محجران
حلوایی ... مطالعه ...
شرق بزرگ گشتن ...



ظلال سایه‌ها منقطع قطع کننده طلعت
دیدن غرّا بزرگوار الفاظ لفظها عبارات
عبارت‌ها یعنی معنی‌ها مطلوب طلب
کرده شده متحمّل بردارنده عجاله تعجیل نمودن درکا
ری شکوه شکایت اقلام قلمها محتلم خواب دیده ارغ
جبت زشتی کسی گفتن منظور نظر کرده شده
املا غلطها نوشتن خطوط خطّها جلوه نمودن ارز
قنار نسیم نکهت بوی خوش را گویند عق
عاشق ناظر نظر کننده حرمان نومیدی محرمان حار
ی حاکم حکم کننده اشتیاق شوق آرزومندی
تحریر نوشتن تقریر بیان کردن کیفیت
چگونگی کمیت چندی مطالعه دانکر دیدن
شرف بزرگ گشتن تشریف بزرگی کردن

ظلال سبها منقطع قطع کننده طلعت
دیدن غرّا بزرگوار الفاظ لفظها عبارات
عبارتها یعنی معنیها مطلوب طلب
کرده شده متحمّل بردارنده عجاله تعجیل نمودن درگ
ریش شکوه شکایت احتلام محتلم خواب بیداری غ
جنت زشتی کسی گفتن منظور نظر کرده شده
املا غلطها نوشتن خطوط خطها جلوه نور از ر
فشار نسیم نکهت بوی خوش را گویند عشق
عاشق ناظر نظر کننده حرمان نومیدی مهجران جدا
یی حاکم حکم کننده استنشاق [illegible] آرزومندی
تحریر نوشتن تقریر بیان کردن کیفیت
چگونگی کمیت چندی مطالعه نگر دیدن
شرف بزرگ گشتن تشریف بزرگی فکر دل تو

فق و توفیق جای الست کردن زلال آب صا
ف و پاک محجوب حجاب پوشیده مستور نو
شته شده مراجعت و معاودت دعوی بار کشان
مجامعت دخول کردن استباحت طلب مباح کردن
مستور پوشیده شده متعاقب و متواتر و متوالی
پیاپی مشافهه رو در رو لهجه و ملیفه وسط
میانه اوسط میانه تجیز زبر خضر منبر تهنیت
مهمان یاری دهنده مالک زمام صاحب رونده و آینده
تقدیر اندازه کردن تجاوز از حد درگذشتن تغا
فل غافلی نمودن تکاهل سستی کردن تا خیره کردن
ظرف کرون احکام محکم کردن علامات نشانها
نشانها تولید مژده دادن باعث برانگیختن لیلا دار
نهار روز بر روز دیگر رحجاز نهان نشانها آشکار تصدیع

سواران

وابرام درد سر دادن تمرد و سرکشی کردن
معان و مکان و معاذ پناه گاه تحفه چیز نیک
طرفه خوب تخصص خاص شدن چیزی
طی درپیچیدن متعهد در عهده شدن
تکلفات جمیع رنجها تحصیل حاصل شدن
چیزی صحیح درست محضور حاضر شده
توابع روی بهر چیزی کردن لواحق وا
بستگی هر چیزی عصمت نگاه دارنده متعقل
عقل دارنده عرصه میدان اجلال بزرگی مرض د
مستحسن پسندیده امساک باز داشتن بادیه دزا
ویه بیابان مخرب آزرده احزان اندوه کین متهم
تهمت زده منهمن شکسته خدام خدمت کار رفیع
بلند مرتبه حفاظ جمیع حافظان روضه مرغزار

مقدسه پاک منوره روشن سدره درخت است

در بهشت در غایت بلندی عارض

چیزی پیدا شدن فحوا کلام یعنی مضمون سخن

متشکل بصورت درآیده ملاذ و ملجا پناه استعما

ل بکار داشتن خس ازرهٔ خار نهال شاخ درخت

سبح تسبیح مقصد قصد کردن تجلی برق آتش تیز نشان

نام کرده است رفرفها در دکار مسکر دستگاه است کن

افق آفاق کنارهای آسمان لیالی شبها

مجاری ضبط و ربط بستن و نگاه داشتن تقریر

ادب ناطق سخن گو متکلم همین منبرست

صدر بالانشین عرض مدعا التماس و استدعا

درخواست کردن متبرکه بابرکات و فرشته

احترام و رفیع الدرجات بلند درجه ذو

ذوالبرکات حاجات حاجتها حاجت و

احتیاج درمندگی فاتحه و فاتحه بوی خوش

اخلاص پاکی دل خلاصه نیز بدستور لقا و

لقاد دیدار ملاطفت لطف کردن التقا نیز

دیدار خطیر بزرگوار حقیر کوچک عنایت یاری

کردن عنایات جمع خصومت دوستی طلب

جستی خصومت دشمنی منع باز داشتن

وجود هستی عدم نیستی تجدید نو کردن

منسوخ باطل شدن معزول وعزل بیرون

کردن معتقد اعتقاد دارنده اخبار خبرها

محروسه آباد دایر آبادان تتبع تقلید جستجو کرد

ن رواق طاق طفیل فدا انجام پیاله علی التسوی

مساوی شدن مخاصمت خالص شدن سما

سفره مجاری روان شدن چیزی مجدد
دیگر و تکرار مقال چیزی تجسته میمون مبار
ک معروض عرض کردن خدام خادم اکرام حر
مت ارشه شدن مهاجرت جدائی کردن
رشحه نمودن رشحات جمع ابلاغ رسانید
ن ارسال فرستادن غایت و نهایت
پایان هر چیزی مرغوب رغبت اجماع بزرگی
مصدع درد سر دادن مضیع ضایع شدن
چیزی اوقات وقتها گرامی بزرگی فن یکنوع
فنون نوعها وافیه بسیار صدقات صدقها
رشحه تراکت خدمات جمع خدمت کاران
راکیه گردشها کمال غایت خوبی اکرم کواکب انجم
ستارها مخالفت خلاف کردن عکس خلاف

[illegible]

۱۲

معتبر عادت کرده قبل پیش بعد پس
طره زلف ملمند گیسو سیاه شکر عدد د
شمن کلبه خانه فصیح درست زبان
مصبول خوش صورت فعل کردن
فاعل کننده مفعول کرده شده التماس
طلب کردن مخفی پوشیده متوجه روی
بجزی کردن کلمه نکته کلمات سخنها
نضیات ابد پیوند یعنی پیوسته فیما بین درمیانه
طاهرین پاکان طاهر آشکارا باطن پنهان
پنهان مصالح مصلحتها ترکیب جمع کردن فتور
ذرت سستی و کندی کردن طلوع برآمدن
آفتاب اهمال فرو گذاشتن فرح شادی تلافی
فریدارک خاطر جوئی قرب نزدیک مقتضی

نقصان کننده غروب فرو رفتن
آفتاب عسرت دشواری عشرت
خوش سیاقه کشادی دراز کردانده
اقتضا تقاطع خواستن هاله دایره کرد ماه
مرحله جای بار بستن شعشعه نوراس
داقتباس نور کرفتن وارد رسیده ذروه
بلندی روزن دریچه ندامت پشیمانی رجا امید
واثق اعتماد کننده حزن اندوه محزون اندوه کین
مخفیات نهفته نهفتها زیادت زیادت منطفی
فرو نشستن مهر دم تا امید طرب خوشنودیسا
تربت خاک قرار کاه دررخشم منازل منزلها معطر
خوشبو مراحل منزلکاها بحر دریا سحاب ابر
عنوان سر نامه خطاب سخن باکسی کفتن

دشیوه

دشیوه وجهت وتمسک بیک معزلت
الطاف لطفها نفحات ونسیم خوشبو قد
س پاک فاصله جدا اشدن تا سریر تخت
منقب مدح عاطل بیکار شوق رذوق آرزو
مندی دیخوشنجا مصداق جای راست کفته
کفتن صرصر باد تند دشت ملة فرا کرفتن کامله
تمام شدن فحوی مضمونها مندرج پیوسته
طعمه خوردنی نواحی دهکدها مزاج طبیعت
مشاهده دیدن صحیفه نامه شمایل هیئت
حجله خانه عروس ظرفا ظریفان طریقه خو
ش طبع حجره خانه خصه نما عشوه صو
رت فریب اکتحال سرمه کشیدن
علاقه کلاله تبسم وخندان رطب اللسان

تر کردن نان فتراک فتحه منعطف ناخن
تشنگان صیقل آنچه بدان آهن و تیغ پاک
کنند مصقول صیقل داده قسم سوگند منبع آنچه
فرو نشیند از نقع بلندی اقامت ایستادن
مجمر دهنده عدول تهی در کردن تمتع بهره
کسوف گرفتن آفتاب خسوف گرفتن ماه ثابت
زوال گردیدن آفتاب شفق سرخی کنارهای
سما لیالی شبها محاق کاهش ماه فجر
صبح زلزله زمین لرزه عقد بستن فضل
زیادتی ارکان رکنها قیام ایستادن
جبار ستم کننده مقاطعه و ابریدن مالک صاحب
مجنون دیوانه شرط و عهد اقرار کردن شرایط
و عهود جمع بالغ رسید طلاق رها کردن زن

ازعقد

از عقد نکاح غبط حرز نگاه داشتن
ظن گمان بدو قوع بودنی اختلاف مخالفت
کردن قصد در دل گذرانیدن اشتغال کارها
مذکوره پاک کرده وطی جماع مطلع آگاه شوند
مصرع
مطلع بیت اول از غزل و قصیده و جای بر آمدن
آفتاب قید بند اسقاط انداختن سموم باد
زهرناک مخور آلوده گشته منوطان آنهائی
که وطن دارند مستحفظان نگاه دارندها
غزال آهو بره شمیم بوی ناک شعله زبانه
آتش ظلمت تاریکی انجم ستاره ها سحاب
ابر صاعقه برق فرجام عاقبت آخر کار
مجمع گروه احباب دوستان مفتخر نازان
ن غالبا ظاهرا هیئت مغربیت عنصر یکی از چها

از خاک و باد و آب آتش تمثال مانند
اشتغال مشغول بودن بکاری نوا
نوایر زبانهای آتش چشم تن مسئول
سوال کرده شده مأمول امید داشته
نعم از جمع نعمتها شمایل ذات یار
مختار اختیار کننده سار تحیر کرده شده
عتبه آستانه مدارج پایها مرتفع بلند مشتمل فرا
گرفته استغفار طلب معنی کردن مرحمت
رحم نمودن فیض بخشش شجر درخت شده
سخنی لایقه درخور هر کس مختلف سخن برا کننده
صریح آشکارا تعقل فکر کردن بلده شهر قریه ده
حاک تراشیدن حکاک کننده خامه قلم
کلک نیز قلم و انگشت را نیز گویند عصار رو

داروآینده

دار و آینده و رونده توقع چشم داشتن سا
بق و قبل سنوات کما هو حقه چنانکه حق
اوست اعلام و انها خبر دادن وصل وصال
بهم رسیدن رفع بر داشتن فتح جرها گشادن
اوج بلندی بدل عوض چیزی که عوض بسید بده
مضمضه آب به دهن کردن استنشاق آب در
بینی کردن تخلیل خلال کردن چیزی سابق
افتاده سلس البول کسی را گویند که دایم بول از او
روان بود مبتول کسی را گویند که ضبط خود نتواند کر
دن حدث بادی که از موضع معهود بیرون
آید نقاب پرده که روی را بدان پوشند
مردمک روشنائی دیده معتمد اعتقاد دارنده
عامض رد را احسان نیکوئی تجویز جایز

داشتن معتمد اعتبار کرده شده
خواص جمیع خاصیت اعتبار کیت دادن ب
کسی ارباب پرورندها مقابر ظهور کنند
مقرب الحضرت نزد یک بارگاه عقیده
اعتقاد بدل افضل فاضلتر عبید بنده اقل کمتر
داعی دعاگو عبادت بندکان محب دوست مشتاق
آرزومند قصه اکچه در استان باب طریقت پیاده
درویش مخرج جای بیرون آمدن تمم اتمام
تمم اتمت یک ناقص کم کننده توافق موافق
بیت مغنی وفق برابری داخل بدرون ندا
حل دردن بردن تفصیل جدا کردن مقاسحا
ت باطل شده استیلا مسلط شدن
استحقاق طلب حق کردن تصحیح درست
کردن

کردن قسمت بخش کردن سهم بخش
متعرض آنکه عرض کننده مدرس درس گو
ینده تاویل معنی رسالت فرستادن
ابطال باطل کردن خطاب بکسی سخن
کردن تعدیل برابر کردن ترا کت نابای کی معتدل یا
میانه قرعه معلوم تلقین چیزی بزبان کسی
خصم دشمن خصمین دو دشمن مضرت
زیانی مطلق روان سلطنت سلطان
مجهول نادانسته ابتیاع خریدن مقدم
پیش رو مخلوق آفریده امتناع بازدا
شتن نظام ربط دادن قلیل اندک
طغیان سرکشی کردن حروف حرفها
احسنت نیکو دانستن تکسر شکستن مطر

بان نوازنده ها قصر کوشک شفاف روشن
رشک حسد بردن اشک آب چشم
انواع نوعها سلسله زنجیر قدم پای غواص
آنکه بدریا فرو رود حباب معلوم وصول
رسیدن حصول حاصل شدن رقعه
اضری نامهٔ دیکر لحظ چشم بر هم نهادن
معاف عفو کردن میمنه دست راست
لشکر میسره دست چپ لشکر نفاد روا
ن شدن حکم متعرف اعتراف کرده سبیل
راه مفارقت جدائی فرسوده ضعیف
شده متعرض روی بکردانیدن اشتغال
نقل کردن خروع بیرون آمدن ظهور ظاهر
شدن ممدود کشیده شدن یوم روز

ایام روزها صف برابر ایستادن صفوف
جمع سمع شنوائی سامع شنونده فام رنک
امنا امینان صدف جای در مصافات
راست کفتن زهره نام ستاره است ومشروح
شرح کردن جزیره دیوار بند عامره آبادان ا
شهلا رنک زرد مجروح جراحت شده
امل امید رفیق همراه شفق روشنی اول
شب شمه پارهٔ خاری ذلیل دهر زمانه الم درد
سیم نقره رقیب اغیار قتل کشتن مالوف ا
لفت کرفتن شهور ماهها شهر ماه عنان
دوال لجام واف اتصاب پیوستکی متواتر
نوع طول درازی عرض پهنا عمق بلندی
تعبیر بدل کردن فاخر نازش کننده تعبیر بیان

خواب مضجع جای نظر دیدن رزل ضعیف
و باریک دار المؤمنین سرای مؤمنان بین
السطور میان سطر راکه بوی قانون اصل سخن
نخالت شرمندگی لامع درخشنده مولوینه
ملا اسلو گویند مستی بی قبول شدن چیزی
تدریس درس گفتن خفی خط باریک جلی خط
سطر جب حباب ملکت قلم شتران جریب
مجمره عود سوز خفاش شب‌پره والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد بدان اسعدک
الله فی الدارین که این کتابیست الفاظ که جاریه نیست
نویسندگان را از دانستن این قدر تا هر چه نو

رسید داد

پسندد واجب باشد ایراد نکرده بند و پسندیده اند
وبالله التوفیق باب آزرد الله خدای امن ا
یمنی امان زنهار امانت نگاه داشتن
امین استوار امر فرمان امیر فرمانده امر امیران
انس آرام امیس آرام دهند اجر مزد در اجا
ت مزد دادن امر کار امور جمع امارت
نشان امارات جمع اسیر گرفته اثر جمع آ
حرت کار اصل بنیاد اصلی بیشتر جمع اصول
اصلها اصالت نجودی بودن اول پیش
اوائل پیشتر نیان آخره پس ازل ابد همیشه
ازلی و ابدی همیشگی اجل مدت اجال مدتها
امل امید امال امیدها اهل زن و فرزندان

قوم و خویشان خویشان اشتغال
اشغلها احوال حالها اموال مالها اعمال
کارها ارزاق روزیها اخلاق خویها اوهام
وهمها افهام فهمها اجسام جسمها امام پیشوایان ایام
روزها انام مردم آداب ادبها اصحاب
یاران ارباب خداوندان نعمت اغراض
غرضها اخبار خبرها انوار روشنیها امثال
مانندگان اسلاف گذشتگان اضعاف
برآوردنیها حاجت ادعیه دعاها اثنیه ثناها
آفات آفتها اشخاص شخصها انفاس
نفسها ارواح جانها اعضا اندامها احزان
اندوهها ایادی نیکوییها اوقات وقتها
ارکان رکنها اطراف و آفاق کنارهای عالم الطاف

ارمیدن

آرامیدن اوامر امرها الوالامر خداوندان فرمان
الطاف لطفها امداد مددها اولیا دوستان
اعدا دشمنان اسم نام اسامی نامها ایتام
کودکان بی پدر ابنا السبیل راهگذری اشرف
واجل و اعظم بزرگتر امجد و امثل همچنین ا
فضل فاضلتر احسن نیکوتر اشارف مهتران
اماثل برگزیدگان اقرب نزدیکتر اقا
رب نزدیکان اقربا اجنبی بیگانه
اجانب بیگانگان احیا زندگان مو
ت مرده اموات مردگان اقضی ا
لقضات قاضی قاضیان اعلاه الله
تعالی بزرگ دارد خدا او سلا ادام الله ایامه
پاینده دارد خدا روزگار او را اطال الله بقاءه

دراز کرد خدا عمر او را ابقاه الله باقی
دارد خدا او را انار الله برهانه روشن کردا
ناد خدا حجت او را الله اعلم خدا داناتر است ا
ن شاء الله اگر خواهد خدا احسن الله توفیقه نیکو کنا
د خدا توفیق او را اقبال روی فرادا
دن ادبار پشت کردن اهمال کار ان داد
ن اصلاح بصلاح آوردن استثمار بار آور
دن احسان نیکویی کردن ارشاد راه نمود
ن استیفا تمام استدن ایثار و نثار زندا
کردن احرام حرام کردن اکراه بستم در کاری
شدن اسراف از حد بیرون اعذار
عذر خواستن ابلاغ ایصال رسانیدن
اخراج بیرون کردن اطلاع روان کردن

ایمان براست داشتن اسلام گردن
نهادن اطناب بدراز کردن اجماع
گرد کردن ایجاب در وجوب آوردن اعدا
م نیست کردن اظهار آشکارا کردن
اضمار پنهان کردن اعلام باز نمودن افلا
ض پاک داشتن ادا گذاردن اضرار
زیان کردن اقطاع جایگاه بکسی دادن
ادرار پیوسته داشتن انشا چیزی از خود
پیدا کردن اشهاد گواه گرفتن احکام محکم
کردن احرام نماز بستن انتاج نتیج کردا
ن انحار و اختصار کوتاه امساک بازدا
شتن انصاف داد دادن انزال
فرو فرستادن الحاح سختی کردن

اعانت یاری کردن اجابت
جواب دادن اباحت مباح کرد
ن افادت فایده دادن ارادت خوا
ستن اضافت باخبر بستن التما
س واستدعا درخواستن اختیار
برگزیدن اعتبار عبرت گرفتن واز
مودن اعتراف اقرار کردن اقتدا پس روی
کردن ابتدا آغاز اجتماع بهم افتادن التقا
بهم رسیدن التجا بکسی پناه آوردن افتخار
نازیدن انتقام کینه کشیدن انتظار
چشم داشتن اشتهار آرزو کردن
انتقال ازجای بجای شدن اختلاط
آمیختن بچیزی احتیاط نگاه داشتن

احتیاج

احتیاج حاجتمند بودن اعتزال جدا بودن
اعتراز سخن بسخن آوردن اتصال پیو
سته داشتن ابتهاج خرم شدن ا
شتباه پوشیده شدن انبساط گستاخی
کردن استعطاف دل بدست آوردن
استحلال بحلال داشتن استعلام و
اعلام آگاه کردن استقبال پیش باز آمدن
استعمال بکار داشتن اشتیاق آرزو
مند بودن اشتهار و شهود گواهان استفها
م طلب فهم کردن استصواب صوا
ب بودن استمداد مدد خواستن
استغنا بی نیازی استغفار آمرزش
خواستن استنجا پاک کردن مقعد بکلوخ

استبرا طلب کردن آب قضیب
استنشاق آب در بینی کردن استنشقه
استنباط از خود علمی پیدا کردن اقرار

باب الباء بشارت مژده دادن
بشیر مژده دهنده بر نیکوئی بر تبایان
بر گندم بهر دریا برات خط بخت باری آفرید
کار براعت بیزاری بهجت خرمی بطالت
بیکاری بقا پایندگی باقی ستمکار بیع
خرید و فروخت کردن بایع فروشنده بیعت
مقرر شونده بهتان دروغ نهادن بلس
لغ بحد مردی رسیده بلاغت نیکو سخن
باطل انچه او اصل ندارد بذل بخشیدن باذل
بخشنده بغض دشمنی کردن بحث ورزش

بارك الله

بارک الله فی عمره برکت کناد و بیفزاید خدا
عمر او را بدایع عجایب بهی بدر ماه شب چهارده
بدعت چیزی تو نهادن بسط گسترانیدن
بجد آنکه مصطفی و خاندان او برد الله
بخ خوش کناد خدا خدایگاه او را بیت
خانه بیوت بعد دوری بقصبه پیچ بجم
بشر آدمی بالله العظیم بخدای بزرگ ه

باب التاء توبه از گناه باز ایستادن و گناه
پشیمانی خوردن تایب توبه کننده تقوی پرهیزگاری
کاری تعریف شناسا کردن تفحص تجسس جستجو کردن
تواضع فروتنی کردن تکبر بزرگوار شدن
تجربه آزمودن تفاخر نازیدن تقرب نزدیکی
تسلی دل خوشی دادن تهنیت بخیر مبارک

مبارکباد گفتن تعزیه بر مصیبت صبر کردن فر
مودن تعظیم بزرگ داشتن تائید قوت
دادن تکلف رنج کشیدن تجمیل بزرگ
گردانیدن تعدی از حد در گذشتن تملق جا
پلوسی کردن توفیق سازوار گردانیدن
تمتع برخورداری گرفتن توقع چشم دا
شتن تراجع باز پس آمدن تفکر در اند
یشه کردن تقدم در پیش داشتن تسلیم
مسلم داشتن تجارت بازرگانی کردن
تلاوت خواندن توفیر زیادت بدست
آوردن تردد آمد شد کردن تعلم آموختن
تقسیم وا بخشیدن تقصیر سستی کردن
تألیف و تصنیف بهم آوردن تقدیم در

پیش داشتن

پیش داشتن تأخیر در پس داشتن تأ
دیب ادب کردن تسهیل آسان کردن
تمکین قوت دادن تشبیه مانند کردن
تجاوز در گذشتن تعطل فرو گذاشتن
تشدید استوار کردن تکبیر الله اکبر گفتن
تخفیف سبک کردن تسبیح سبحان
الله گفتن تعجب عجب داشتن ترتیب
پایه باید دانستن تربیت پرورانیدن
توقف باستادن تطاول دست درازی
کردن تدبیر باندیشه کاری تعجیل شتاب کردن
تلقین فرا زبان دادن تفریق پراکنده
کردن تقدیس پاکی صفت کردن تبسم
اندکی کردن و خندیدن تحفه هدیه تحفها

تاج افسر تعهد تیمار داشتن تشویش شور
یده کردن تمر خرما تین انجیر تبن کاه تبان
کاه فروش تصریف بگردانیدن تعفف
پارسائی کردن تعیین آمار کردن

باب الثا

ثنا ستایش ثواب پادا
شتن ثمر میوه ثمرات میوها ثقت
وثبات آرامیدن ثابت آرمیده ثانی
دوم ثالث سیم ثلاثه سه یک ثمن هشت
یک ثمن بها ثمین قیمتی ثقل گران ثقیل
گران ثعلب روباه ثبته الله تعالی یعنی ثا
بت دارد خدا او را ثری خاک ثعبان
مار بزرگ

باب الجا

جنت بهشت
جنان دل جهنم دوزخ جنه سپر جن وجنه

برای

پری جاری رانده جفا ستم کردن جشم و
جدتن جیب گریبان جحیم آتش بزرگ
جلالت بزرگی جل وجلاله بزرگوارست
خدا جلت قدرهٔ بزرگست قدرت وی
جلیل بزرگ جمیل نیکو جامع گرد کننده
جزیل بسیار جمل شتر جمال شتربان جمع
گرد کردن جماعت گروه مردم جمعیت
گرد آمدن چیزی جماع مجامعت کردن
جزع ناشکیبائی کردن جیش لشکر جرأت
دلیری جوهر آنچه بخود باید جد کوشش جهار
کار زار کردن جور ستم کردن جنون دیوانگ
جنایت جرم کردن جزا پاداش جانب
سوی جوانب سوها جنب پهلو جنوب

جنوب باری که از دست چپ جهد جا
باهم یه جور بیداد کردن جایر جور کننده
جرعه یک شربت آب جدی بزغاله د
جدی ستاره ثبت معروف که قبله بدان
شناسند جرم گناه جلد پوست

باب الحاء

حاشا من الشامتین دور
از شنونده گان حاشا من المجلس دور از
مجلس حمل بره حطب هیزم حشیش
گیاه حدید آهن حداد آهنگر حسر دیده
غزاه حمد ستردن حامد حمد کننده حمید ستوده
ره حقیقت راستی و درستی حقوق حقها
حامی حمایت کننده حارث بارزان حمایت
درپناه گرفتن حالت چیزی فراگیسی

کردن

کردن حسبنا الله بسست ما رای خداکه
او نگهبان بس حسابان شمارگر
دن حجب باز داشتن حجاب حاجبان بعزدر
دربانان حاسد حسد برنده حمل بار حا
مل بار بردارنده حرم گرداگرد کعبه حدق بلند اخشن
حبس باز داشتن حبل رسن حیره حیرت
سرگشته شدن حجر سنگ حمیم گرم دخو
ت وندی حمیا خورش دندان حمیر جامه
ابریشمی ن خط بهره حریق همنشین حرفه
بسته حریق آتش سوزان حادی پکیم
حادی عشر یازدهم حارث برزگر حا
ستی حمار خر حمیر خران حمزه سرخی شفق
حزن اندوه حزین اندوهگین حرب جنگ

حشو بیهوده حاشیه کناره حواشی
کنارها حبر سیاهی دوات حجام حجا
بت کننده حصه باره حقیر ضعیف حرا
آزاد حکایت سخن گفتن حکایات
گفتنها **باب الخاء** خکام سخن خطبه
حمد و ثنای خدا گفتن خاطب زن کبیده
خراب ویران خرابات جای معروف
خرمیکدین خیرات نیکوییها خلط درهمی
خراگاه خبر آگاه خذلان فرو گذاشتن
خذل الله فرو گذارد خدا او را خرس
نبانی لسر زبان کردن خاسر زیان کننده خا
ضع ترس کار خضوع فروتنی کردن خلف پسر
خالص پاک خلاصه بهتر خارج بیرون

شونده خلق خوی نیکو خلق آفریده
شده خالق آفریننده کار خطا ناصواب
خرج آنچه ببرد خروج بیرون آمدن ختم مهر
کردن خاتم انگشتری خوف ترس خائف
ترسناک خاین خیانت کننده خیاط
درزی خبز نان خباز نانوا خیط رشته
خیل گروه خیال صورتی که در خواب بینند
خلوت تنهایی خطیر بزرگوار خزینه جای
اسرار خزاین خزینها خسوف گرفتن ماه
خمس پنج یک خامس پنجم خمیس پنجشنبه
خلع وا فرختن زن کابین را خلعت جا
مه که بخشند خجالت شرمساری خجل شر
مسار خفیف سبک خفت سبکی خلو

فرزند نیک ناخلف فرزند بد خلافت
ایستادن بجای کسی خرف پیر هرزه
کو خلل نقصان خصلت کردار خصال
کردارها خاتم کننده خاتم آخر کار خجمی
خل سرکه خراب رنگ کردن خطیب و
خطاب خطبه خواندن خضر سبز خزاجو
کردان خطوط نوشتها خطا نوشتن
خطاط خط نویس خبث بلندی خبیث
پلید باب الدال دلیل رهبر دلالت راهنمودن
دلال دلالت کننده درت راحت
دعا و دعوات خواندن داعی خواننده
دین فرمان خدا بردن دیانت دین
داری دین وام دیوم وامها دقیقه باریکی

دقایق

دقایق دقیقها درع زره دار سرا دم خو
ن دما خونها دهن روغن دام عمر همیشه
ماری عمر او ساله دفع باز داشتن دافع باز
دارنده دوام همیشه دفن در خاک پنها
ن کردن دخیل گاه قیمت کالا اندر در
مروارید بزرگ باب الذال ذکا زیرکی ذکی
زیرک ذلیل خوار ذم نکوهش ذنب
گناه ذنوب گناهها ذنب دنبال
ذخیره نهادن چیزی ذو الجلال خداوند
بزرگ ذریه و ذریات فرزندان ذره
جه مورچه ذیب گرگ ذیل دامن
ذقن زنخ ذو الفضل خداوند بزرگ ذ
کر بر ذکر یاد کردن ذاکر یاد کننده

ذکر پولاد **باب الراء** رب پروردگار
رحمن بخشاینده رحیم و راحم مهربا
ن رحمت و رافت مهربانی رسول و
رسل پیغمبران رعایت نگاه داشتن
راعی نگاه دارنده رعیت زیردست
رعایا زیردستان رغبت میل کردن
راغب رغبت کننده راحت آسا
یش ریح باد ریاح بادها ریاحین بو
یهای خوش رد بازگردانیدن رفعت
بلندی رافع و رفیع بردارنده و بلند کننده
راس مهتر قوم ریاست مهتری کر
دن رعونت رعنائی رقعه نوشتهٔ
کوچک و پاره که بر جامه زنند رجوع

بازگشتن

بازگشتن راجع بازگردانده رهن گرو کرد
ن راهن گرو کننده رسم نهاد
ن که مردمان بدان عمل کنند رسوم ر
سمها رضوان و رضا خوشنودی را
ضی خوشنود در کاری رضا پسندیده
رضی الله عنه خوشنود باد خدا از و رحمة
الله علیه رحمت کناد بر وی رفاهیت
آسودگی رؤیت دیدن رایت
علم رای اندیشهٔ دل رضوان خازن
بهشت ربا افزونی رجل مرد رجال مر
دان روایت گفتهٔ مردم راوی روایت
کننده رماد خاکستر رعد بانگ
کردن ابر رطب تر رطوبت تری

رمل ریگ رمّال ریگ زن راکب
سوار رکبان سواران رقم نوشتن و
مهر کردن باب الزا زینت آرایش
زین آراستن زکی پاک زعیم مهتر
قوم زحمت سختی زاویه خانهٔ کوچک
زیادت افزونی زاد توشهٔ راه زجر راندن
زاجر زجر کنند زرع کشت زارع کشت کننده
زراعت کشت کردن زنا پلیدکاری زکوٰة آنچه
واجب شود دادن زجاجه و زجاج زجاج
آبگینه زنیم حرامزاده زیغ چسپیدن
باب السین سرور شادی سیر رفتن
سکون آرامیدن ساکن آرمیده
سیّد رسنده مهتر قوم سمع شنیدن

سامع

سامع شنیده سمیع شنوا سعادت
نیک بختی سعید نیک بخت سکوت
خاموشی سؤال پرسیدن و چیز خواستن
سدس ششیک سایل پرسنده سار
س ششم سبع هفت سابع هفتم سلّمه
الله سلامت داریند خدا او را سلامت
شد رستی سلّم نردبان سعایت غمزه
کردن سهل آسان سما آسمان سهو
غلط فراموشی ساهی سهو کنند سنت
فرموده رسول سبّوح پاک سر برکت
سر نهادن سنا بلندی سته شش سقف
بام خانه سفع سیاست سزای بد
دادن سلطنت کامرانی سلاطین سلطانان

سنه سهام سیه حراب سبک سنان
آهن نیزه سیف شمشیر سباق شتر کر
سکین کارد سکاک کاردگر سمین
فربه ساقی رشق آب دهنده سعرا
تش افروخته سبیل راه سقیم بیمار

باب الشین

شهادت گفتن گرو
گواهی دادن شهادتین لا اله الا الله محمد
رسول الله گفتن شهود گواهان شهید
آنکه در راه حق کشته شود شهدا شهیدا
ن شفا راحت یافتن از بیماری شق
دست بدبختی شقی بدبخت شفیع شفا
عت کننده شهاب روشنایی
شر بدی شرع و شریعت راه دین

شارع

شارع شرع گذارنده در کاری شکا
یت گله کردن شکر و سپاس گذار
دن شرط شرایط عهدها شرح
گشادن شروح شرحها شرکت انبا
زی کردن شریک انباز شرب
آشامیدن شمول همه را فرو گر
فتن شمایل خویها شرف بزرگواری
شریف بزرگوار شدن شدد
سختی شدید سخت شهوت
آرزوی نفس شیخ پیر شیوخ پیران
شجاع دلیر شجاعت گوان شمس آ
فتاب شموس اسب رمنده شرفه
کنگره شمال دست راست شامل

همه سرا فرا رسیدن شق شکافتن شفق
روشنی در اول شب شرق بر آمدن آ
فتاب شار آنچه فار را فند شفقت
مهربانی شبه و شبیه مانند شری خریدن
و فروختن شعر جو شارع شرع کننده
شاعر آنکه شعر گوید شعرا شاعران
شباب جوانی شناز مستان
شارب بروت باب الصاد صدق را
ستی صادق راست گو صداقت
دوستی صدق الله و رسول الله راست
گفتن خدا و رسول او صفا پاکی صافی
پاک صفی برگزیده صفوف برگزیدگا
ن صوف پشم صبر شکیبائی صابر صبر
کننده

کننده صواب راستی صیانت
نگاه داشتن صاین نگاه دارنده صا
ئن الله نگاه دارا خدای صلح آشتی صلا
ح نیک شدن صالح نیکمرد صالحه نیک
زن صالحات نیک زنان صالحون نیک
مردان صحت تندرستی صحیح تندرست
صادر باز کردن صدر باز گشتن صدر
سینه صدا آوازی که شنوند صوم روزه
داشتن صایم روزه دار صحابه یاران
رسول صحیب یاری صاحب یار
صبی کودک صبیان کودکان صغیر خورد که
صوت آواز صداع درد سر صدقه آنکه
بدهند در وقت سوال صفحه یکروی

ورق صلواة نماز درود بر پیغمبران دادن
صعب دشوار صانع آفریدگار صناع
پیشه کاران صنعت وصناعت پیشه
کاری صفحه نامه صابان بار که از پس پشت
آید چون روی بقبله کنند صبح صباح بامدا
د صبوحی شرابی که در وقت صبح خورند
صمد پناه نیازمندان صهر ازمین صعتر
جرح [illegible] حرم جرم صعود بالا شدن
صاعد بر بالا شونده باب الضاد ضو و ضار و
شنی ضعف سستی ضمیر فکر دل
ضمایر جمع ضرر زیان ضرر زیان ضا
عف الله قدره زیاده کناد خدا قدر او را
ضرورت حاجتمندی ضلالت و ضلا
ل گمراهی

ضلال گمراهی ضال گمراه ضرب
زدن ضارب زننده ضراب
درم زن ضایع گم شده ضیاع و
ضیعه آب و زمین ضیف مهمان
ضیافت مهمانی ضیق تنگ ضمان
پایندانی شدن ضعیف سست ضعفا
ضعیفان ضعیفه زن است
باب الطا طهارت پاکی طاهر پا
ک طمانینه آرمیدن دل طاعت
فرمان برداری کردن طایع فرمان
برنده طیب بوی خوش طیب الله
عیشه خوش دارد خدا عیش او را
طاب شراه خوش باد خاک بر وی

ضامن آنکه پایند
ان [illegible]

طول الله عمره دراز کناد خدا عمر او را طلوع
بر آمدن آفتاب طلاغ رها کردن زن
از عقد و نکاح طبع و طباع و طبیعت
سرشت طعمه و طعام خوردنی طعمه خو
رشی طلا دارد مالیدن طول درازی طو
یل دراز طاغی بیراه طغیان از حد درگذ
شتن طریق راه طرق راهها طعن عیب
کردن طاعن انکه طعنه زند طمع امید
داشتن طامع امیدوار بنده طالب جو
ینده طلب جستن طرب شادی طرح ا
فکندن طرد راندن طرید رانده طایق
در آینده طوق و طواف گردانیدن طواف
انکه کالا را گرداند طبخ پاید طحان آسیابان

طبال

طبال طبل زن طاغوت انچه پرستند
جز خدای تعالی طومار نامه نوشتن بز
رگ طوامیر طومارها طیر مرغ طیور جمع
طور کوه طین گل باب الظا ظالم ظلم کننده ظلمه
ظالمان ظاهر پیدا ظهور ظاهر شدن ظفر
فیروزی ظن گمان بردن ظهیر یار و هم
پشت ظهر نماز پیشین ظل سایه ظلم
بیدادی ظلمت تاریکی ظلمات
تاریکیها ظفر ناخن باب العین عافیت
با سلامت بودن عفی الله عنه عا
فیت دهد خدای تعالی او را عفیف
پارسا عفت پارسائی علامت
نشان علامات نشانها عفو در

درگذشتن از گناه عفی الله عنه درگذرد
خدا گناه اورا عدّه وعدد شمار کردن عد
ل داد دادن عدول از راه بگشتن عبد
بنده عبید بندگان عبودیت بندگی عبدا
الله بندهٔ خدا عبادت پرستیدن عیاد
ت بیمار پرسیدن عابد پرستنده عار
عاری وعریان وعور برهنه عون یاری عشر
ده عشر ده یک عاشر دهم عاریت چیزی
خواستن تا مدتی عاقر وعقیم نازاینده عمر
زندگانی عمارت آبادانی عطوه چوب
آستانه عرب تازی زبان عجم فارسی
زبان عربی آنکه از عرب بود عمد قصد
کردن عامد قصد کننده عمات ستون
علا وعلو بلندی علی وعالی بزرگوار عقل
خرد

عقل خرد عاقل خردمند عطا وعطیت
داد وبخشش عمید آنکه کار او بالا گذارند علم
دانستن علیم علام دانا علما وعالمان عین
الصواب حقیقه وراستی داشتن عبقر
یب از نزدیک عرف آنچه در میان مر
دم شناسند عریف آنکه قوم خود را بشناسد
عارف شناسای عصمت خود را از بدی
باشیدن غرور عزت حرمت عقوبت
مالش عاقبت آخر کار عقوق نافرمانی
عاق نافرمان عجز ناتوانی عرض وام پیدا
نشان عواطف شفقتها عزب
بی زن عطاق آزادی عل عزت الله
وحده عزت خدایرا که یکیست عصیان

گناه کاری عنصر اصل مردم عثرت گناهکاره
گرفتن عضیده اعتقاد عود باز آمدن عطلت
بیکاری علاقه و علوقه بستگی عشق ورا
ستی باب الغین غفران آمرزش غرور
فریفتن غدر خیانت غوایب و غوی
بیراهی غبت خرمی غمه غیب کس
بسلطان گفتن غفر ... مغضوب غرو
ب فرو شدن آفتاب غضب خشم
بستن غضا ... غسل سر و تن
شستن غیب پوشیده غنیمت
مالی که بغارت بیابند غنج ناز
باب الفا فتوت جوانمردی فرج
رهائی فرح شادی فوت درگذشتن
فنا

فنا نیست شدن فرادی یک
یک فرید دهر یگانه روزگار فراسه
گواهی دل فرض آنچه واجب باشد
فقر و فاقه درویشی فقها دانشمندان
فطن تیز بین فواید فایده ها فحش زشت
گفتن فرق و فصل جدا کردن فصیح
درست زبان فصاحت درست
زبانی فوق بالا فضیحت رسوائی
فصاحت زبانی فراغ جدائی فتح
گشادن فکر اندیشه دل باب القاف
قدرت و قوت توانائی قادر توانا
قضا حکم کردن قدر تقدیر کردن قر
ب نزدیکی جستن قراب

خویشی قانع خرسند قوایم راست
باستادن قیوم همیشه قرة ا
لعین روشنی چشم قیام استادن
قیامت رستخیز قضات قاضیان
قاضی حکم کننده قرائت خواندن قبض
فرا گرفتن قیاس اندازه قاهر قهر کننده قعر بن
چیزی قعود نشستن قاعد نشسته قدح جام الکبر
قصار گازر زاری قیر کوباه قصر کوشک
قواعد بنیادها قدوس پاک و منزه **باب الکاف**
کرامت گرامی شدن کرم کریم شدن
کریم بخشنده و با مروت کافر منکر حق کفران
ناسپاسی کردن کاتب دبیر دبیران
کتابت نوشتن کرب رنج کشف آشکا
را کردن کسب اندوختن کسوت جامه پو
شیدن

شیدن کفایت بسنده کردن کلا
م سخن بزرگ کراهیت ناخوشی نکبت
جندی کیفیت چگونگی کبتهم الله بسیا
کناد خدا عدد ایشان را کسرهم الله اعداه
شکسته کرداناد خدا دشمن او را
باب اللام لطف خوشی لعنت
دوری لعنت الله دور کناد او را خدا
لغو آنچه او اصل ندارد لهو بازی لحن
سخن نادرست لقا دیدار لکنت
کند زبانی لذت خوشی لذیذ خوش مزه
لادغ گزنده لاشی نیست چیزی لا
ادری نمیدانم لانه لعبت صورت
تلبیس لب مغز **باب المیم**

مروت مردی مسرت شادی
مضرت زیانی منفعت فایده معرفت
اشنایی مقدار اندازه مشقت رنج
مصالح مصالحه‌ها مقدم در پیش مؤخر
وا پس مستعمل بکار داشته مشتری خرنده
بیع چیزی که بخرند مکرم گرامی کرده
منعم نعمت دهنده ملجا پناه گاه مظهر نار
مشش مجرم گناه کار محبوس بند کردن
ماجرا انچه رفته باشد ماحضر انچه حاضر
باشد مجاهد کارزار کردن مواظبت
بر کاری بودن مواجهت و مقابله و
مشافه روی باروکرفتن مدارا و
موا سا بایکدیکر ساختن مجلس نشستن
کاه مص

کاه مصادقه بایکدیکر دوستی کردن مصطبر
خانقاه معلوم و مفهوم دانسته مقتول
کشته مثل مانند مشاهره ماه بماه دادن مظفر
بروزی داده معین یاری دهنده موصول
رسانیده مقرون پیوسته داشته متوقع
چشم داشته دچشم دارنده منظر نگرنده موا
نت چرخ مخلوق افریده مطرود رانده مرفود
مانده متصل پیوسته داشته معانی بزرگیها منا
ن فضیلتها مصالحه اشتی کردن ملاطفه لطف
کردن مسعود نیک بخت مصالح اشتی
مبلغ و مقدار شمار کردن چیزی محیب
و مودت دوستی معمور آبادان مراد مقصود
مجمع گرد دارست بافت ممتع الله برخوردار

داد خدا او را مجمع محفل آنجا که مردم گرد
آیند مشاهد جایگاه‌های زیارت
مقیم آرام گرفته منازل منزلها مراحل مر
حلها کوچگاه مشتاق آرزومند ملاقات
بهم رسیده معظم بزرگ داشته
معیشت الحیه زندگانی بدان بو میعاد
وعده گاه مستقر تحقد رکفش باب
النون نور روشنی نار آتش نعمت الحه
آسایش یاب و بود نسل فرزندان
نبوت پیغمبری نفرت رمیدن ندامت
پشیمانی نسیم باد خوش نفیسه نصرة
الله یاری کردن خدا ناصر یاری د
هنده نقصان فراموشی نفیس گرانمایه

رپس

ونفس تن و جان نجات رستگا
ری نذر چیزی بر خویشتن واجب
گردانیدن نظر نگریستن نفع فائده
نعمة الله سودمند کنار خدار وسا
نداخواندن نزول فرود آمدن نفا
ق ظاهر و باطن بخلاف یکدیگر
بودن نقصان کمی ناقص کم نصیحة
پند دادن نصب کسی را بر جای بر دا
شتن باب الواو وصلت پیوند وصا
ل بهم پیوستن وجیه بزرگ و روشنا
س وارث میراث گیرنده وزن سنجیدن
وفا بعهد باز آمدن وحی فرو فرستادن
وحید یگانه وکیل نایب وحدت

تنهائی وطن خانه و طعام و ودیعه ا
مانت وزر گناه و گرانی باب
لما هدایت راهنمون هوا آرزو
ئی دل هول ترس هزل باطل هلال
هلال ماه نو هلاک نیست شدن
همت قصد دل هباء حنشو گرا اگر دهرا
کنده هجرت ازجای بجای شدن و
همچنین بمدینه شدن هجران بریدن
هادی راه نماینده هاتف آواز دهنده
هدیه همایون خجسته باب اللام لایق
فراهم خورد لابد ناگزیر لاشک بیشک
لادین بیدین لاوالله سوگند است یعنی
نیست بخدا لاشی بیست چیزی
باب

باب لیا یمین چپکی بیسر آسان
دعاجز یمین دست راست یسار
دست چپ بیس و پیوست خشکی
یأس نومیدی یقین درست داشتن
یدیم الله تعالی همیشه دارد خدای تعالی
او را تمت الالفاظ بعون الله ملک
الفاض بار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مبدع بیمثال و مخترع بیعوض
دعلت را ودرود فراوان بر سید انبیا
و واسطهٔ قلادهٔ اولیا محمد المصطفی صلعم.
و بر آل و اتباع او باد این لفظ چندا
ست از مفردات و مرکبات

که هر زبان بامتداد لست و در نامهای
بزرگ متعمل چون اینقدر یاد گیرد
و در عمل آورد و محاورت او در مکالمت
مهذب گردد و خواندن نامهای کتابها
بروی آسان شود انشاء الله تعالی
ابتدا افتتاح و مفاتحت آغاز کار کرد
ن ختم اختتام بپایان بردن کار بدا
یت و فاتحت اول کار کته قصار قصور
آخر کار خاتمت و نهایت و غایت
پایان کار استیناف از سر گرفتن ا
ستطراق از نو گرفتن مکاتبت بیک
دیگر نامه نوشتن مراسلت پیغام
فرستادن رسایل جمع محاورت و

مکالمت

مکالمت با یکدیگر سخن گفتن مفاو
ضه سخن بکسی واز شدن مواجه و
مشافه و مخاطبه سخن در روی
گفتن استمالت دلخوشی دادن
اهتمام و اعتنا تیمار داشتن معاونت
و معونت و اعانت یاری دا
دن مظاهرت و استظهار هم
پشت بودن استعانت یا
ری خواستن مصاحبت یاری
مرافقت همراهی ممالحت هم
نمکی استمداد مدد خواستن امدا
د عدد یا اعداد عددها و فزونیها
تمشیت پیش بردن کار تفتیح

باصلاح آوردن کار مرفّح آورده ترشیح برورد ن
مرشّح پرورنده توشیح وتزیین آراستن مو
شّح ومزیّن آراسته تحلّی وتز
یین آراسته شدن متحلّی ومتزیّن
آراسته شده ترصّد وتطالع وترقّب
وتوقّع چشم داشتن استرسال و
انبساط وتبسّط گستاخی کردن
استنباه وتنجّب نازکردن انقباض خو
یشتن را بازکشیدن تهدید وتهدّد و [illegible]
عید وعده بدی تخفیف ترسانیدن خوف
خشیت ترس خمول بنام شدن اشکال
مشکل شدن التباس واشتباه پوشیده شدن
ملتبس ومشتبه پوشیده برکاری مبهم کار
ن

بسته انتخاب وانتحاب واختیار واجتبا واصطفا
برگزیدن ارتضا پسندیدن مرتضی پسندیده ا
قتدا وتقلید ازپی کسی رفتن مقتدا ومقلّد
ازپی رونده مقتدا آنکه ازپی او روند تجاوز
درگذشتن ازچیزی اشتامیان سخن
احماد سزای حمد شدن محمدت ستایش
محامد جمع کن به سخن پوشیده گفتن نفاذ مضی
روائی کار مضا واجرا فرماندادن ممضی و
مجرای راننده وفرماننهنده تفخیم وتعظیم و
تجیل واجلال بزرگ داشتن مال صامت
زر وسیم مال ناطق چهارپایان طریف طارف
مال نو تلید وتالد مال کهنه تموّل مال دار
شدن متموّل مال دار شده تمیز زیاده گردن

مال تواتر و تتابع و توالی و ترادف پیاپی شدن
متواتر و متتابع و مترادف و متوالی پیاپی شده
مماثلت و تضعیف دفع دادن استماحت و
اجتدا اعطا خواستن مستمیح و مجتدی عطاخواه
عطیت و مواهبت و نوال و جود بخشش
عطایا و جوایا و مواهبت جمع اعطا دادن
معطی دهنده تبرع دادن نه بر سبیل وجوب
استفاد و اقتباس فاید گرفتن مقتبس فایده
گزیده مقتباس فایده گرفته افادت فایده دا
دن مفید فایده دهنده استبطا دیر شمردن ا
استزادت زیادتی جستن محضر شمردن
شمردن مستزید آنکه کسی را مقصر شمرد و زیادتی

جوید استراحت و استراح بر آسودن
استخاره بحیزی خواستن استعادت
عاریت خواستن معیر عاریت دهنده مستعیر
عاریت خواهنده مستعار عاریت خواسته
استفاضت فاش شدن مستفیض و شا
یع فاش شدن افشا و اشاعت فاش کردن
مداومت و مثابرت و مواظبت پیوسته
بر کاری بودن دوام همیشگی استدامت
دوام خواستن تابید و تخلید جاوید گردانیدن
مؤبد استوار کرده اهانت و اذلال خواری
کردن استهانت و استهلال خوار داشتن
هوان و هون و مذلت خواری اعزاز
عزیز کردن عزت عزیزی و نایافتگی
نوع و خفا و خبس و فن خوب و

اسلوب یک گونه انواع و اصناف و اجناس و
فنون و ضروب و اسالیب جمع تفنن و تنوع
گونه گونه شدن عاطفت و رافعت مهربانی
عواطفت و رافات جمع لطیف نیکو لطاف
جمع صنعت کردار نیک ضایع جمع مصادقت و
صداقات و موالات و ولا دوستی خالص تغا
فل خود را غافل ساختن تقاعد از کار نشستن تکا
سل و تکاهل کاهلی نمودن تهاون و تهانی
سستی کردن تدارک و تلافی دریافتن فتن
فتنها محن محنتها شداید و نوایب و حوادث
سختیهای روزگار شدت و نکبت سختی رسیده
رزیت و مصیبت که رسد رزایا و مصایب جمع

ذکاو

ذکاو کیاست و فطنت دریافتن ذکا زیرکی ملا
مت و مباشرت در کاری شدن تصور صورت
بستن تأمل و تدبر و تفکر اندیشه کردن تد
بیر و فکرت و تشوق نیک نظر کردن بکسی
رخاو خصب فراخ عیشی کردن حدت و
قحط تنگی رخص ارزانی رخیص ارزان غلا
گرانی غالی گران سعر نرخ اسعار جمع علو و
علا و سمو و سما بلند شدن عالی و سامی بلند
تنویه و اعلی بیفراشتن اعزاز و تحریض برا
نمالیدن استیحاش وحشت گرفتن مستو
حش وحشت گیرنده بهار زیبائی بهجه
بهجت و مباهت و حسن نیکوئی قبح

زشتی قبح زشت کردن اصغا و اسغا و اسماع گوش
کردن استعضا و اجتهاد جبهه تمام کردن اعضا و
مساهلت و مسامحت آسان فرا گرفتن مضایقه
تنگ واگرفتن ممارست واکوشیدن معانا و
و معافات و مکابرت رنج چیزی بکشیدن مرا
فقت کسی را برسیدن و چشم داشتن
مداخلت شروع در کاری کردن محاکمت حاکم
شدن مخاصمت با کسی دشمنی کردن حکو
مت داوری کردن قضا یا گذارش حکم قضا
جمع ترفیه آسوده داشتن الزام لازم گردانیدن
ملازمت لازم بودن التزام ازخویشتن واگر
فتن اختزال چیزی از میان بردن انقضا و

انقراض

انقراض بسر آمدن مدت تفجع و توجع و تا
لم اندوه بردن و دردمندی نمودن ا
ستکشاف و استعلام و استخبار خبر
پرسیدن ایضاح روشن کردن مقر
مستقر قرارگاه مرکز و موطن دو وطن جا
یگاه استمرار و اطراد روان شدن امتداد
کشیدن ممدود و ممدد کشیده ثمین قیمی
قیمتی نفائس و غرائب چیزهای
گرانمایه عزائم عزیمتها ضمائر ضمیرها نوادر را
بت علم الویه و رایات علمها تلقی و
استقبال پیش باز آمدن اخلاف بازما
ندگان سوالف و سوابق نیکوئیها
پیشین لواحق نیکوئیها پسین

توالد و تناسل زه و زاد دلالت زادن
مولد و مسقط انجا که بچه بزمین آید تسوق
بازار جستن تفرج فرح طلب کردن
انتفاع منفعت گرفتن منتفع چیزی
که بدو منفعت گیرند منفعت سود
و منافع جمع قلع و قمع برکندن و خوار
کردن ضیافت مهمانی ضیف مهمان
عار و شین و وصمت عیب
منصب کمی معهد و منزل جایگاه
منازل و معاهد جمع علامات و اما
رات نشانها طلال و دمنی نشان
سرا اطلال و دمن جمیع ساحت
و عرصه میان سرا سدت و حضرت

ادبا

جناب گرداگرد سرا ایوان درگاه عتبه آستا
نه محفل انجمن گاه محن فن جمع فنا گوارنده استغفا
ر عفو خواستن احتما و احتراز پرهیز کردن
استنکار و تشکی گله کردن متشکی گله کننده
التماس درخواستن نقار نظافت طهار
ت پاکی نقی و نظیف طاهر پاک تهذ
یب تنقیح پاکیزه کرده انشا از خود چیزی
گفتن منشی آنکه از خود چیزی گوید بیدار
ک و بدیه بی اندیشه سخن گفتن
توفیق کسی را تمام گذاردن مهلکه
جای هلاکت مهالک جمع مضیق
جای تنگ مضایق جمع کلب

ماهلکی کیف چکونکی کمیت چندی
انزوا در کوشه نشستن منزوی کوشه
نشین زاویه کوشه زوایا جمع حراست و
رعایت وصون وصیانت وضبط نکاه
داشتن توبت وثواب باداش طلا
ب جویندکان طلب جستن مطالبه
بصنف طلب کردن اصرار وارتکاب
بر کناه ایستادن مصر ومرتکب فاعل آن
التجا وتحصین پناه کرفتن حصن وحرز
وکنف وملجا ومفزع پناهکاه حصون
واکناف جمع حصین جایکاه محکم مهرو
ب کریزکاه مهارب جمع مآثر و
مناقب نیکوئیها مقابح زشتیها مد
منقبت

منقبت هنر مثالب ومعایب عیبها
محاسن نیکوئیها فضایح رسوائیها مفا
خر نازشها مصالح مصلحتها مناظم ستو ستها
فتوت جوانمردی مروت وانصاف
مردمی بشاشت تازه روئی فضیلت و
مزیت افزونی اخوت برادری ابو
ت پدری بنوت پسری شباب
جوانی عنفوان الشباب اول جوانی
شیخوخت پیری کهولت دوموئی
نجدت وشجاعت دلیری اختنار
ت خیرکی کردن معاتبت عتاب
کردن معاقبت عقوبت کردن معا
تبت آنکه او را عتاب کنند اعتقا

فرزندان فستاکله خرندگان مال مردم
بناحق ترجیح افزونی نهادن رجحان
افزونی سارج افزون تخلیط بهم آمیـ
ختن تفتیش و تفحص جستجو کر
دن تثبت یاد کردن مقدمه از بهر چیزی
مقصود گفتن مرتبه مدح مرده مراثـ
ثی جمع تبرید سرد کردن تسخین گرم
کردن تجفیف خشک کردن تر
طیب تر کردن مبردات سردیها
مسخنات گرمیها مجففات خشکیها
مرطبات تریها فایده کننده سابق
راننده رایس پیش رو وجوینده انتساب
خویشتن بکسی نسبت کردن ضعف

ناوج

چرخ تنگی وسعت و فسحت فراخی
ازدحام انبوهی انتعاش نیکو شدن
حال کسی حل گشادن عقد بستن
انعقاد بسته شده منعقد بسته شده منفذ
نومیدی خسارت زیان کاری محبوب
دوست داشته محبب ماهیت منصب
مرتبه عنصر اصل مردم و آن چهار ست
خاک باد آب و آتش عناصر جمع تقر
ب و توسل نزدیکی جستن قرب و
وسیل نزدیکه قراب و وسایل جمع
موسل نزدیکی جوینده تقلیب فرو
گرفتن ترتیب پروردن ربیب و
مربی پرورنده اهانت و عدت

سازکار اعداد ساختن معد ساخته
عجب خویشتن بینی معجب خویشتن
بین مسارعت و مبادرت شتافتن
فلتن صلابت سخت خشونت درستی
رفق و تلطف و لین نرمی کردن
مخاشنت درشتی کردن با یکدیگر اشتیا
ق و تتوق و تشوق آرزوی نفاد روا
ئی کار کساد ناروائی کار خصایل خصل
تحائیک تعلل بهانه آوردن تبجح ا
بتهاج و ارتیاح و تبهجت و مسرت شا
دی غبطت حسد بردن نیکی صفت و
طیب بخیلی جرم و جنایت و جریمه
گناه جرایم و جنایات جمع اعمالت در
گذشتن

گذشتن از گناه و باطل کردن بیع در
سخن پائیدن تعریک مالش دادن
تایل بکسی میل کردن و خصومت
کردن موافقت و وفاق سازگاری
منافقت دوروئی عذر و معذرت
پوزش اعتذار عذر خواستن انجاز را
ست کردن وعده محکم و جزم استوار
کردن احکام و ابرام محکم کردن موا
نست و استیناس انس گرفتن
انس آرام گاه مونس غمگسار را
جناب و تجرد پرهیز کردن تحفظ
خود را نگاه داشتن بعث برانگیختن
بحث داکاویدن امتیاز عیان در جیز

جدائی کردن ممتاز و ممیز آنکه آنکه از مثل خود
جدا باشد بصفتی پسندیده اسناد شت
بچیزی باز دادن اقتضا میانه رفتن اعتضا
و نیرومند شدن بچیزی اخیار و خیار نیکان
اشرار شرار بدان انتشار پراکنده شدن
منتشر پراکنده موجود هستی یافته معدوم
نیست شده مفقود گم گشته مقبول پذیرفته
تقبل پذیرفتن مردود رد کردن ختان ختنه
کردن ارتداد از دین برگشتن مرتد از د
ین برگشته صبر شکیبائی جزع تضرع و ابتها
ل زاری کردن اضطرار بیچارگی نمودن
مضطر بی چاره تحریر نوشتن و آزاد کردن
محرر نویسنده و آزاد کننده ایراد نقص آوردن

صدور بازگشتن اصدار بازگردانیدن ا
قلال و اعسار درویشی مقبل و معسر درو
یش ثروت توانگری عسرت تنگدستی
خلف فرزند نیک ناخلف فرزند بد تصلف
و صلف لاف زدن فهم و تفهم دریافتن
معلوم دانسته موهوم پنداشته استشراف
و اطلاع دیده ور شدن تکلیف و اجبار و ا
کراه ستم برکاری داشتن کسوف گرفتن آفتا
ب خسوف گرفتن ماهتاب تأسف و
تلهف اندوه خوردن تکلف و تجشم رنج
بر گرفتن صرف گردانیدن مصروف گردا
نیده تعطف مهربانی ملک و مالک پاد
شاه املاک ملک ها مملکت و ممالک

جمع تملک خداوند ملک شدن تملیک خدا
وند شدن وگستراندن عبودیت بندگی
عبده بنده عتق وعتاق آزاد کردن معتق
آزاد کننده محق باحق مبطل باطل کننده
اتفاق واجتماع بایکدیگر گرد آمدن خلق
خلقت وطینت آفرینش معانقه د
ست در گردن یکدگر کردن اعناق
کار در گردن گرفتن سبق وسبقت
پیش وسبق نمودن تعلق وتمسک
چنگ در زدن اطلاق گشادن مطلق
گشاده تفریط تقصیر کردن افرادا
زحد در گذشتن ایزا رنجابانیدن خط
وسهم ونصیب وقسط بهره محفوظ بهره مند

منقسم

منقسم قسمت کننده مشاع بخش ناکرده
نقض وفسخ باز شکافتن بیع وعهد تفو
یض کار خود را بکسی واگذاشتن مفوظ
بازگذاشته تمتع واستمتاع برخورداری دادن
خوض شروع در کاری شدن شخص تن
غیظ واغتیاظ درخشم شدن متابعت
ومشایعت پیروی کردن ضیف وعا
دل دادگر عدل وانصاف داد انتصاف
داد ستدن ظلم وجور وحیف بیدادی
ظالم وجابر بیدادگر تظلم از ظلم نالیدن و
سعی وجهود ومقدور طاقت قطع بریدن
انقطاع بریده شده توقیع نشان بادشاه
انتقام کینه کشیدن وضیع فرومایه شریف

بزرگوار تبذیر اسراف رسمی اندازه خرج کرد
ن استغراق همه را رسیدن توقف ا
یستادن وقوف شناسا شد
ن تلف وتهلکه هلاک شدن ا
خرم هوشیاری غفلت ناهوشیار
ی امهال وامطال زمان دادن
اهمال فرو گذاشتن مهمل فرو گذاشته
اقبال روی آوردن روزگار اقت
حام میدن فدا آن خشا مینده استیصا
ل ازبن بر کندن مستاصل ازبن بر کند
ه نامی افزاینده حرارت گرمی برودت
سردی رطوبت تری یبوست
خشکی مرارت تلخی جرات دلیری ویرانی

بزنان

بشاشت خوشطبعی طبع طبیعت غریزت
مزاج وخلطت آمیزش امزجه واختلاط
جمع ترکیب نهاد سید مهتر سادات
مهتران دفع باز داشتن اندفاع باز دا
شته شدن مندفع باز داشته شده خدا
ع وخدیعت فریب الفت واشنکاف
تنک داشتن غواین وصفا این کینها
مجامعت وجوع گرسنگی شبع سیری
مبالات پاک داشتن مهارت
استادی در کار اقوات قوتها اوقات
وقتها ترویج روانی بازار نهج راه مناهج
راهها اسعاف وانجاح روا کردن حا
جت اشباح کالبدها قدح وطعن بد

کفتن تاریخ وقت پیدا کردن مورخ و
قت پیدا کننده استعداد بساختن کا
ر مستعد بساخته جد بخت مجد و دنیک
بخت مخذول بدبخت اعتیاد وسعود
خوی کرده حبس بازداشتن محبوس بازدا
شته رکالت سستی رائی رکیک سست
خمول خاموشی خدم خدمتکار تفال فال
کرفتن شمایل خو بهانیک ممکن بودنی
محال و مستحیل نابودنی استحالت نابودن
احالت حوالت کردن احتیال حوالت
پذیرفتن محیل حیلت کننده محتال علیه
انکه برو حوالت کنند رهن کرو مرهون
بکرو کرده راهن بکرو دهنده مرتهن بکرو
ستانند

ستانند ادعی دعوی کردن مدعی
دعوی کننده مدعی علیه انکه برو دعوی
کنند شاهد کواه مشهود له انکه برو کواهی د
هند حامل و حایل بازدارنده میان دو چیز
اختبار و امتهان آزمودن کفالت و ضمان
پایندانی تکفیل و مکفل پذیرفتاری قال و قیل
کفت و شنید مقالت کفتار مقالات
جمع تقلیل اندک کردن قلت اندکی کثیر
ت بسیاری مشابهت و مماثلت و مشا
کلت مانند بچیزی بودن اماثل کزیدکا ن
اکابر بزرکان افاضل مهتران جبابره کرد
نکشان اکاسره پادشاهان عجم فیاصره
پادشاه روم منازل و مراحل سال چهار مرحله

یک منزل حصول حاصل شدن محصول حا
صل شده استعمال بکار داشتن مستعمل
بکار داشته معیل عیالمند عایل درویش
عیله وفاقه درویشی ضیاع و عقار زمین
مستغل ایمه از غله بر گیرند اشتغال مشغو
ل شدن اشتغال شغلها امور کارها عطلت
بیکاری معطل بیکار شده دواعی چیزها
که برای کاری خوانند داعیه یکی رجا امید
مرجا آنکه بدو امید دارند راجی امید دارنده
مقدم پیش داشته میمنه و میسره راست
چپ لشکر دخر و ذخیره نهادن چیزی
استلام تسلیم کردن تقویم قسمت کردن
مقوم قیمت کننده مقاومت با کسی برا

بری کردن انتقال از جای بجای شدن
اتمام تمام کردن دین و قرض وام دیون و
قراضی جمع مؤجل مهلت داده منجم ستاره
شناس انجام نیکو تنعم بناز زیستن طعمه
خورش نانی درنگ کردن ذلت خواری
نفحه نماز داشتن تبعه دواجستن مؤمن
آنکه از و ایمن باشند مستأمن امان خواهنده
مستأجر باجاره دهنده وزن سنجیدن مو
زون سنجیده موازنه برابری کردن استیذا
ن دستوری خواستن اذن دستوری دا
دن مأذون دستوری خواهنده مکون
هست کردن کنون تبر در آمدن تهمت
خطا کردن مداهنه باطل در ساختن مر

مرزوق روزی داهنده محروم بیروزی مر
هوم سزای بخشایش بریان وبیة حجت
راهین وحج جمع تجلد جلدی نمودن توار
ی نهان شدن متواری انکه پنهان شو
د ورعت ورفاهیت آسانی وخورش عیشی
مطعوم وماکول خوردنی مطاعم وماکل جمع
ملبوس پوشیدنی ملبوسات جمع مشرو
ب آشامیدن ممزوج آمیخته مطبوخ بر
یخته صبوح شراب بامداد غبوق شراب
منادمت ندیمی کردن

حیص وبیص تنگی وفراخی حناط ومناط
آمد وشد خلوص طویت نیت حسن عقید
ت نیکو اعتقادی منفعت مبارک قدمی

تمهید

تمهید وقواعد راست بنیادها فارغ البا
ل آسوده دل منتظم الاحوال نیکو احوا
ل مصارف الامور گردش کارها سهل ا
لافذا انچه آسان بدست آید علی الرؤس ال
شهاد بر سر هنرها نقضی لحاجات حا
جت روا کرده کائنا من کان هرکه باشد
مرغوب فیه انچه بدو رغبت کنند انتهار
فرصت وقت نگاه داشتن مکارم ا
لاخلاق خوبهای نیک طیب واعراف
اصلهای پاک عنقریب نزدیک
دلایل ناطقه دلیلها گویا شوهد ناطقه
گواها و ... خیر شر
نیکی وبدی نفع وضر سود وزیان

قبض و بسط گرفتگی و گشادی جور عد
ل ستم و داد سعادت و شقاوت
نیک بختی و بدبختی سعد و نحس اختر
نیک و بد سدت ورخاستی و آسانی
ضر گوشز اراحت و رنج رتق و فتق بستن و
گشادن قرب و بعد نزدیکی و دوری
ادانی و اقاصی نزدیکان و دوران خوف
و امن ترسی و ایمنی سکون و حرکت
و آرام و جنبش معاد و معاش آخرت
و دنیا عاجل و عجل انجهات و انجهان
عامر و خراب آبادان و ویران موت و
حیوت مردگی و زندگی قلیل و کثیر اند
ک و بسیار ترفیق تفخیم نازک و سطبر
اقارب

اقارب و اجانب خویشان و بیگانگان
داخل و خارج اندران و بیران ستر و علا
نیه نهان و اشکار ربیع و شرخرید و فرو
خت عجیف و ثمین لاغر و فربه مکروه و
محبوب ناخوش و خوش وتر صادر و وارد آ
ینده و رونده قوت و ضعف توانائی و سستی صحت
مرض تندرستی و بیماری شعار و دثار اندر
ون و بیرون اصل و فرع بیخ و شاخ وجود
عدم هستی و نیستی کبیر و صغیر بزرگ و کوچک اج
جلیل و حقیر متشئه مصالح و مصالح اینک مرد بد مرد
ابتدا انتها اول آخر تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیعد و ثنای بیعد مر خدای عزّ و
جل سزاست که عقول در ادراک حقیقت ذات
او قاصر و فهوم در احاطه کنه معرفت صفات
او متوهم و درود فراوان و صلوات بی پایا
ن بر روح مقدس پیشوای انبیا مقتدای اولیا محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و اولاد و اصحاب او
علیه السلام اما بعد این مختصریست مشتمل با
لفاظ عربی مترجم بلغت فارسی بر ترتیب
حروف هجی نهاده شد زا الفاظ که می درآید مرا
سلات از دانستن معانی آن ناچار لابد
آورده شد و حروف اول الفاظ را با
عتبار ضمه و کسره و فتحه هر یک بابی ذکر کرده
میشود والله الموفق و المعین باب الالف

باب الالف

الله خدا احد یکی آمر فرمان کننده اصل
بیخ البته و اصل هر آینه آشنا میان سخن
امر فرمان او امر جمع امیر امرا فرمایندهٔ اخذ
گیرید اجیر مزدور اجیر مزدور گیرندهٔ اجر مزد
انیس عمک رااب پدر ابا جمع اخ برا
در اخوات خاهران اکید استوار اممد
شیر ارنب خرگوش ارانب جمع
الم درد الام دردها امل امید آمال امید
ها افت رنج آفات جمع اوج بالا اسال
بنیاد امارت و انت نشان امن ایمنی
امانت راستی امانات جمع انام مردما
ن اصم کر اعمی کور ابیض سفید اسود
سیاه احمر سرخ اصفر زرد ازرق کبود

اقصر سبز اسمر گندم گون اقرع کل اعلم دا
ناتر جهل نادان تر انور روشن تر اشبا
ع چیزها انبیا پیغمبران اولیا دوستان اقا
رب خویشان اجانب بیگانگان را
جیف خبرهای نادرست احادیث سخنها
ی نو اکاذیب سخنهای دروغ اکاسره پا
دشاهان فارس ارقا بندگان ازمه مهها
رها اعدا دشمنان اسالیب وانواع
واجناس و اصناف گونها اطراف واکنا
ف واقطار د آفاق واسفار دارجاکن
رهای عالم اسلاف گذشتگان اخلا
ف بازماندگان اشغال شغلها اخبار
دانشمندان اخیار نیکان اشرار بدان

ابرار

ابرار نیکوکاران احرار آزادان اتبا
ع واشیاع پس روان اوقات واز
منه هنگامها انتقال بارها احباد اخلا
دا صدقا دوستان اعیان کدخدایان
مقبره ارباب کلانتران ایام روزها
اسابیع هفتها اشهر ماهها اعوام سالها
اعصار روزگارها ایمان سوگندها اسما
سامی نامها انفاس دمها اشخاص و
اشباح کالبدها ارواح جانها اعوان ا
نصار یاری دهندگان ابکار دوشیزگان ا
فواه دهنها ایادی دستها افواج گروهها
ازواج جفتها اطناب بندهای خیمه اجداد
بدسالان کلان ابنان پسران ابنا کم پسر

ان شما اخوانکم خواهران شما اعمام برادران
پدر اخوال برادران مادر اخوالکم خالهای
شما اطفال کودکان اعراف بالاشها انوا
ر وازبار شکوفها امطار بارانها اشجار
درختان اوراق برکها اغصان شاخها
اثمار میوها اثام کناهها اهتمام لی بدرا
ن ارباح سودها ارباح و اشقام رنجها
اجر بارها امانی آرزوها اعلال بندها اثا
ث واقمشه وامتعه رختها خانه اغنا توا
نکران اسخیا جوانمردان اشخیا بدبختا
ن اخذ کرفتن امر فرمودن باب الالف في المكسور
اله خدا اسم نام اثم کناه اذ دستوری اخوه
اخوان برادران اخا برادری کرفتن

افادت

افادت فایده رسانیدن افشا و اشا
عت فاش کردن اهانت وازلال خوا
ر کردن اصفاد و ارغاد استماع کوش
داشتن اغضا آسان فرا کرفتن اغماض
چشم پوشیدن اعلام و انهار اخبار
آکاهانیدن ایضاح و اظهار روشن
کردن انشا چیزی از خود کفتن امضا
و اجرا راندن وکار فرمان اجلال وا
عظام بزرک داشتن احرام و ارتکا
ب برکنه پایداری کردن ابرار
کردن ارادت خواستن اعجاب
خویشتن بینی کردن اقالت در کذ
شتن از کنه و باز کشادن بیع وعهد

انعام و احسان و اصطناع نیکوئی کردن اعدا
م و افنا نیست کردن ارشاد راه نمودن
ایجاز و اختصار کوتاه کردن سخن اشبا
ع تمام کفتن اطناب و اسهاب و ا
کثار بسیار کفتن ابرام و املال ملول
کردن اضجار دلتنک کردن انجاز و ا
سعاف و انجاح راست کردن وعده احکا
م و اتقان استوار کردن ایحاش غمکین
کردن اعتاق آزاد کردن اطلاق کن د
ن افراط از حد در کذشتن ایذا رنجانیدن
اضرار زیان رسانیدن اسراف بی اندازه
خرج کردن اتلاف هلاک کردن انظا
ر و امهال زمان دادن اعقال فرو کذاشتن

اقبال

اقبال روی بچیزی آوردن ادبار و اعرا
ض پشت بکردانیدن اضافت چسبانید
ن اغاثت فریاد خواستن التفات
و انکریستن ایصال و ابلاغ رسانیدن
افلاک و اعسار و املاغ درویش شدن اح
طلاع دیده در شدن اجبار و اکراه بستم بر
کاری داشتن ایراد احضار آوردن و بردن
احضار و ایجاب حق واجب کردن
اجابت پاسخ دادن اعلا برفراشتن
اجارت بمزد دادن اجازت روا داشتن
احداث و ابداع نو آوردن اعادت
باز کردانیدن ایجاد آوردن انداز
ترسانیدن افراز جدا کردن انجا و ا

انعطاف دوتا شدن انزوا درگوشه نشستن
انقیاد گردن نهادن انضمام واجتماع
گرد آوردن انقباض خویشتن را باز کشیدن
انفا جدا شدن انقراض بآخر رسیدن ا
نقطاع بریده شدن انحطاط فرو افتادن
اصفاد و اجتیاد و اختیار و انتجاب برگز
یدن التزام بگردن گرفتن اختزال چیزی
ازمیان بردن واطراد واستمرار روان شد
ن احتما پرهیز کردن از طعام اقتضا خوا
ستن امتداد کشیده شدن اشتکا گله کرد
ن التماس [illegible] استدعا درخواستن ارتجا
ل بی اندیشه سخن گفتن انتقال و ارتحا
ل از جا بجای شدن اجتداد استماحت عطا

خواستن

خواستن التجا پناه گرفتن استقصا نیک
کوشیدن انتماد اعتضاد وانتصاب خویشتن
را بکسی نسبت کردن انتعاش نیکو زیستن
ارتیاح وابتهاج واستبشار شادی نمود
ن احتزال نیکو شدن اعتقاد در دل گر
فتن افتخار نازیدن اتحاد یکی شدن
اقتصار بچیزی فرو ایستادن اعتذار عذرخوا
ستن احتراز واجتناب پرهیز کردن ا
عتضاد قوت گرفتن انتشار پراکنده
شدن ارتداد از دین برگشتن ابتهال
زاری کردن اضطرار بی[illegible] نمودن
امتناع وا ایستادن اعتناق درگردن گر
فتن اعتصام چنگ در زدن اغتباط ور

خشم شدن احتبال بهواله بر رفتن احتبا
ل کردن کشتی کردن انتهال بکر و کردن
افتفاک دروغ بافتن انتظام و التیا
م و اتساق فراهم آمدن کار انتعاض بر
بر فتن ادخار ذخیره نهادن اختلاط و ا
متزاج آمیختن اعتنا و اهتمام تیمار دا
شتن انتقام کینه کشیدن ازدحام انبو
هی کردن اقتباس و استفاده فایده گر
فتن استیفا تمام استدن استعطاف
مهربانی جستن استثقال گران دا
شتن استخفاف استجاب و استهقا
ق سبک داشتن استغاثت فریاد خوا
ستن اعتزاز ار شدن استمالت نا بردن

استنکاف

استنکاف ننگ داشتن استیصال از
بن برکندن استغراق همه را فرا رسیدن
استمتاع برخورداری گرفتن استحقار
و استهانت خوار داشتن استکبار کرد
ن کشی کردن استکثار بسیار گفتن
استنباط و استخراج بیرون آوردن استقبا
ل پیش باز آمدن استحسان نیکوئی کردن
استکشاف و استطلاع و استعلام و
استخبار خبر خواستن استدامت همیشگی
استخاره بهتری خواستن استراحت
برآسودن و استمالت دلخوشی دادن
باب الالف المضموم الهیت خدای امنیت آرز
و ار حرف حرفهای نادرست ام مادر

امهات جمع امت مادری ام الولد بادر فر
زندان ام الخبائث مادر پلیدیها انس
آرام اطروش کر اناس مردمان اخت
خاهر اخوت برادری اسلوب یک
گونه اذنه گوش اصول بیخها امور کارها او
ف هزاران الفت دوستی باب الباء المضمومه
باری آفریدگار بیاض سفید بهار زیبائی
بقا پایندگی بعید دور بعد سپس برائت
بیزاری بهجت شادی باب در بوا
ب دربان بصارت بینائی بصیت بینا
بشر آدمی بلد شهر بقف بسته بقل اسبز
بنان سر انگشتان بطن شکم باطن اند
رون باهر درست آمده درخوب باطل نا
بکار

بکار بلاغت نامی بدیع نو کننده بزاز جامه
فروش بحر دریا بری بیابان بدر ماه شب
چهارده باعث برانگیزاننده بشارت
مژده دادن بشاشت گشاده روی
بشیع ناخوش بلابل اندوهها بلبلان
کوزهای تنگ بصط گستراننده بطش
سخت گرفتن بیهه ناگاه گفتن بیع
فروختن بایع فروشنده بقر گاو باب الباء المکسوره
بدایت آغاز کردن کار بکر دوشیزه
بلاغت کار نو بطیخ خربزه بشر گشاده
روئی بر نکوئی بقاع جایگاهها بلاد
شهرها بغال استران باب الباء المضمومه
بعد دوری بر گندم بهتان دروغ

بقاع جایگاه بغض دشمنی برهان حجت
برغوث کیک برج کنگرها بدور ماهها
ی شبه چهارده برودت سردی بلوغ
رسیدن بقور گاوها ماده توقیع نشان
پادشه توامون دو بیک شکم زاینده طرح
اندوه تبع پسرو تلید و تالد مال کهنه تذکره
یادکار بشاشر شربتها تلامید شاگردان
تماثیل مانندها ترک دست بازدا
شتن تکلیف ستم درکاری داشتن
تبلیغ رسانیدن تفریق جدا کردن
تخفیف سبک کردن تولیت عمل
دادن تعسر دشوار کردن تحصیل بد
ست آوردن علم آموختن تکثیر بسیار
کردن

کردن تفویض کار بکسی واگذاشتن
توبیخ و تعییر سرزنش کردن تسلیم گر
ردن نهادن تبرید سرد کردن تخلیط آ
میختن تلصص دزدی کردن تفضیل و
ترجیح افزونی تشدید بیداد کردن تحصین
پناه گرفتن توفیر یاری نهادن تزویر د
روغ ساختن ترفیه آسوده داشتن تا
بید جاوید گردانیدن تعویق روز برو
ز انداختن وام تعظیم و تفخیم و تبجیل و
تکریم بزرگ داشتن تهذیب و تنقیح
پاکیزه کردن تجربه آزمودن تقدیر اندازه
تعلیم آموختن تصدیع دردسر دادن تحو
یل از جای بجای شدن تسکین آرام دادن

تعطیل بیکار کردن تحریف پاره کردن
تحریق سوزانیدن تمهد گسترانیدن
توکیل کسی را بر چیزی گماشتن تعه
تعطف مهربانی جستن تفهم دریافتن
تصلف لاف زدن تفوق برتری جستن
تفصی از دشواری بیرون آمدن تعر
ف وتفقد پرسیدن احوال تمتع برخوردا
ری گرفتن تعلق وتمسک وتشبث
چنگ در زدن تیقظ وتنبه بیدار بودن
تحفظ وتصون خویشتن را نگاه داشتن
تجنب وتحرز پرهیز کردن از چیزی تعذ
ر دشوار شدن تجدد نو شدن تأنی درنگ
کردن تملق وتبصبص چاپلوسی کردن

تبهج

تبهج شادی کردن تغلب فرو گرفتن ر
تشکی گله کردن تشوق وتعطش وتحنن
آرزومند شدن تلقی پیشوا شدن تلهف و
تأسف وتوجع وتفجع اندوه خوردن ودر
دمندی نمودن تبرع دادن چیزی که وا
جب نباشد تمول مالدار شدن تقبل
تتبع در پی کسی تسحب ناز کردن توقع
وتطلع وترصد وترقب چشم داشتن
تزین وتجلی آراسته شدن توجه روی
فرا کردن ترجمه واگردانیدن از زبانی
بزبانی تعهد تیمار داشتن تجمل بزرگی
نمودن ترحم بخشودن تمنا آرزو بردن
تفضل بزرگواری کردن تصوف صوفی

شدن نهادن سستی کردن توانی و
تواتر و تتابع و ترادف پیاپی شدن تجا
وز درگذشتن از گناه تناسل و توا
لد زه زاه تواری پنهان داشتن تنفر نفر
ت نمودن تایب توبه کننده تواب تو
به دهنده و توبه پذیرنده باب التاء المکسوره
تمثال مانند تمساح نهنگ تخفاف برگستوا
ن تملاق چاپلوسی کردن تملید شاگرد
تجارت بازرگانی کردن تلاوت
خواندن تبرزر سرخ تکه بند شلوار تر
ب همال تبیان بیان باب التاء المضمومه
~~ثمن بها ثمین قیمت گران ثقالت گرا~~
تفاح سیب تراب خاک ترس

سپر تحفه هدیه تحف جمع تخوم حد یا زمین
تبان شلوار تربت روضه یا خاک
باب الثاء المثلثه ثمن بها ثمین قیمت گران
ثقالت گرانی ثقیل گران ثبات پایدا
ری کردن ثابت پایدار ثاقب تابنده
ثقب سوراخ کردن ثنا ستایش ثوا
ب پاداش ثری خاک ثروت توانگر
ی ثلج برف ثوب جامه ثور گاو ثمر میوه
ثمرات جمع ثانی دوم ثالث سیم ثامن
هشتم ثعلب روباه ثقافت زود
گرفتن و دریافتن ثلم رخنه ثم و ثغر آ
نجا که بیم بود از دشمن ثفر پاره دم ثقلا
ن آدمیان و پریان ثغر میانه کفر و

اسلام باب الثاء المکسوره ثقب امبین ثقا جمع
ثقل گرانی شباب جامها ثمار میوه ها ثقه
استوار ثمن بها ستبر باب الثاء المضمومه ثریا پروین
ثعبان مار بزرگ ثوب جامها ثبوت
ایستادن ثقوب افروخته شدن آتش
ثبور هلاک شدن ثغور جایها که بیم بود ا
ز دشمن باب الجیم المفتوحه جده شن جواد جوانمر
دی جدید نو جد پدر کلان جده مادر
کلان جدار جمع جنب پهلو جیب
گریبان جناب گرداگرد سرا جبان
بیدل جفا بدکرداری جافی بدکردار
جزا پاداش جمال خوبی جمیل خوب جمل
شتر جبل کوه جزیل محکم جلال بزرگوار جا

سوس

سوس خبر جوی جمع همه جریده دفتر جزا
سزاوار جعبه تیردان جار همسایه جلادت
چلدی جهالت و جهل نادانی جاذب
کشنده جابر زور کننده جایع گرسنه جنت
بهشت جوسق کوشک جهنم و جهیم دوزخ
جرب گر جانب کناره جوانب جمع
جبهه پیشانی جوف اندرون شکم جید
نیک جریمه و جریرت گناه جبابره گر
دنکشان جبر زور کردن جور ستم جواز
روا بودن جذب بخود کشیدن جدب قحطی
جلی روشن جاریه کنیزک جاثلیق آ
رام ترسایان جلیس همنشین جلنقی
شکر باب الجیم المکسوره جنس گونه گونه جن

بری جلد پوست جراب انبان جید کر
ن جیران همسایکان جمال کستران جبا
ن پیشانیها جبال کوهها جهاد غزای
کفار جبریل جلاب کلاب باب الجیم المضمومه
جور جوان مردی جنون دیوانکی جبه پیر
جنب ناپاک جرم کناه جوع کرسنکی جند
لشکر جزء پاره جعل پای مرد جعل کرکین
کشش جرموق موزه بالائی جلود پوستها
جنوب پهلوها جرأت دلیری جرم کنا
جلس همنشینان باب الحاء المفتوحه حاذق
زیرک حلاوت شیرینی حصافت
تمام مردی حذاقت استادی و زیرکی
حماقت ابلهی حرارت کرمی حار کرم
حقارت

حقارت خردی حقیر خرد حامد ستا
ینده حاسد و حسود بدخواه حیرت سرکر
دانی حیران سرکردان حقیقت در
ستی حاجت مراد حدیث سخن حرج
تنکی حدید آهن حداد آهنکر حبر دانشمند
حاضر آماده حایط دیوار حافظ و حامی و
حارس نکاهدارنده حادی بکم حیف ستم
حمال بارکش حمل بار حریف همنشین
حجر سنک حناط کندم فروش حایک
بافنده حلیم بردبار حکیم دانا حکم میانجی
حاکم قاضی حصین و حصار استوار حه
حصانت استواری حضرت درکاه
حاشیه کرانه و زیر دست حواشی جمع

حریر جامهٔ ابریشمی حصیر بوریا حی ناز
ک حبه دانه حطره جای دیوار کشیده حمامه
کبوتر حط بهره حامص ترش حضیض
نشیب حلاج نداف حبا ترم حرب
جنگ حابل باز دارنده حجب و حجر باز
داشتن حل کشادن حشر گرد کردن
حط فرو نهادن حضر زمین گندم حمد ستو
دن حی زنده حمیت مردی حیات
زندگی باب الحاء المکسوره حلم بردباری حمل
بار حنط گندم حنین هنگام حرقه بته حما
رخر حجاب پرده های چشم حشمت شکوه
حبر مداد حرز پناه حدت تیزی حصه بهر
حفظ و نهابت و حراست نگاه داشتن

حرص

حرص آرزو بردن حسن دریافتن حبال ر
یسمانها باب الحاء المضمومه حلو شیرین حموضت تر
شی حلی پیرایه زر و سیم حریت آزادی حرار
او حسن خوبی حسام شمشیر حبور شادی حب
دوستی حرقت سوزش حشاشه باقی جان
حجب پردها حروب جنگها حدوث نو شدن
حکومت داوری کردن حکما دانایان حصول
بدست آوردن باب الخاء المفتوحه خلیفه امام خیر نیک
خبیر آگاه خیر نیکوئی کننده خجالت شرمساری
خجل شرمسار خطا ناصواب خطیئت گناه
خاطی گناه کار خفی پوشیده خفیف سبک
خارج بیرون آینده خراب ویران خانه جا
و بد خبر بالخ خطارت بزرگی خطر بیم خمر

می فروش و میخاره خنده ریش می کهنه خباز
نانوا خمیس پنجشنبه خمس پنج خبیص فروما
یه خالص پاکیزه خیاط درزی خلف فرزند
نیک خلیل دوست خال برادر مادر ختم
مهر خاتم انگشتری خادم خدمتکار خزینه مال
جمع اوردن خازن خزینه دار خفی خایه
کشیدن خل سرکه خطوه گام خطوات جمع خر
ف فرتوت خشن درشت خلف کهنه خریف
پاییز ختم بپایان بردن کار و مهر کردن خنیست
خوف ترسیدن خدیع و ختل فریفتن خروج
بکار بردن خدان روز م خدرج خائب
نومید خدیعت فریب باب الخاء المکسوره خیار
گزیده خزین شرمسار خیرت آزمایش خط

جایگاه

جایگاه نشان کرده خلاف خیانت نارا
ستی خداع فریب خلقت آفرینش خنز
یر خوک خفت سنگ شدن خذلان نکو
نساری خدر پرده خار مقنعه باب الخاء المضمومه
[illegible] خلت دوستی خبز نان خباز نانوا فلو
خلف خو خفاش شب پره خرد گیتن مر
غ خسران زیان کار خمول بینامی خف
موزه جلد پشت جا رید خلاصه برگزیده حر
خونت درشتی خصومت جنگ کرد
ن خضوع فروتنی خشوع ترسیدن خرو
ج بیرون آمدن خلود جاودانه شدن خسو
ف گرفتن ماه باب الدال المفتوحه دولت فیرو
زی گنج دهاد بزرگی داهی زیرک درج پایه

نردبان بالا درگه زرّین دین وام وا بیمار
دار سرا دافع یکبار دمع اشک دم خون دمچه
بلای بزرگ دلیل راهبر دقاق کوبنده دهان رو
غن فروش رفیق اربار یک داعی د
عاکننده وخواننده دنی فرومایه دنات فروما
یه کی دختر گستردن درعلم خواندن دهشت
سرگشته شدن دلالت راه نمودن دبیر حلبا
باب الدال المکسوره دهنه نشان سرای کهنه
دمع من جمع دنار نشان دره تازیانه محتسب
دهقان ملک دار دماغ مغز دیانت دین دار
[illegible] باب الدال المضمومه
دربت آزه پیش دهن روغن دون کرد
مایه دبر خرس دیون وامها دموع اشکها
ستان

دبات زبرکان دخول درآمدن دلب چنار
دباکدو باب الذال المفتوحه ذکا زیرکی ذکی زیرک
ذهب زر طلا ذکر نر ذنب گناه ذنب دنبا
ل ذلیل خوار ذوق چشیدن ذخیره چیزی نگا
داشتن از نفقه ذبح گلو بریدن ذم نکوهیدن
ذناب شدن ذمیمه بد باب الذال المکسوره
دربالا ذنب گرگ ذئاب جمع ذکر یاد کرد
ن ذمه آنچه در نهاد کسی دیگر باشد باب الذال
المضمومه ذریه فرزندان آدم ذو خداوند ذنوب
گناهها ذکور وذکران نران ذهول مشغول
شدن ذبول پژمرده شدن ذباب مگ
مگس باب الراء المفتوحه راس
سر رقبه گردن رخا فراخی راجی امیدوارنده

رجا امید رافت مهربانی رؤوف مهربان
رابع چهارم رشحه تری رایش سرور رفیع
بلند رایت علم ربیع بهار رفیع رفیق همراه
رسول پیغمبر رگ کلت سب رائی رحیل
رفتن رسم آئین رجل مرد راجل پیاده
رحیم بخشاینده رخیص ارزان رشیق راست
قامت رقم نشان رقیب نگهبان رفاهیت
وراحت آسایش روضه مرغزار رزانت
آهستگی رفتار رفوگر روث سرگین گاو رق
پوست آهو رقیق باریک و تنگی ردیف
آنکه در پس هم نشیند رقاص بازیگر رقص
بازی کردن رعد بانگ ابر رمز پوشیده گ
گفتن ربط بستن رهن گرو کردن

رزاق

رزاق ورازق روزی دهنده رحمت بخشو
دن رو باز گردانیدن رجیم رانده باب الرا
ء المکسوره رسالت پیغام دادن
رضا خوشنودی رباب سرودی ریح باد
ریاح جمع رزق روزی ربا زیادتی حرام رفق
مداری یا مرزق هندکی رقاب گردنها رما
ح نیزه‌ها رحلت رفتن ریاضت نرم سلم
کردن رقت نازکی دل باب الراء المضمومه
روح جان رکن گوشه رخصت ارزانی فراخ ر
مح نیزه رتبت پایگاه بزرگ رسوم آئینها
رقوم نشانها رفقا یاران رؤس سرها رد
سرود نوا رجوع بازگشتن رکوب بما

فرو رفتن زنج چرده دست باب الزاء المفتوحه زیب

مویش زبد کف ازبار زحیر درد شکم ز

فیر نالش زرق فریب رزاق زکوت پاک

ی مال زکی پاک زراعت کشته زرع تخم کشتن

زوال گردش آفتاب زراع برزگران زرا

ع برزگرها دکوشه زاهد پارسا زلت گناه

زانی مرد بدکار زانیه زن بدکار زائر زیا

رت کننده زجر راندن زلزله جنبانیدن

زمین باب الزاء المکسوره زنا بدکاری

زندیق مغان ترسا زورق کشتی زینت

آرایش زراعت کشت زیادت افزونی

باب الزاء المضمومه زقاق کوچه تنگ

زور دروغ زهاد پارسایان زوار ز

زیارت

زیارت کننده کان زعما مهتران زب آلت

باب السین المفتوحه سابق پیش رو سامی بلند

سایغ گوارنده سنه سال سقا آب کش

ساقی آب دهنده سایل پرسنده و خواهنده

ساعی تکاپوی کننده سنن و سبیل راه

سفینه کشتی سفینه بحر سهل آسان و زمین

نرم سریر تخت سلف پیش رو سمع شنوائی

سعادت نیک بختی سواد سیاهی سیّد

مهتران سادات جمع سلامت رستگاری

سآمت ملول ملولی سلام درود بیعت

ساحر جادوگر سدید راست سداد راستی

سحر جادوئی ساحت میان سرا سرمد همیشه

سقم بیماری سادس ششم سابع هفتم سیف

شمشیر سیاف شمشیر گر سکاک کارد گر شوب
راستی ساق باز سپنان لشکر سلاطین
پادشاه سراو یل آزاد سیف بخش درستی کرد
ن سماع رقصیدن سطوت جور کردن بحو قرا
موشی کردن سما آسمان سبز روشانه دن
سلم بخش دادن برای غله سعی تکاپو
ی کردن باب السین المکسوره سمات نام سنا
ره سنان آهن نیزه سوار دست ورنجن سلیمی
کار رسیرت روش سلک رشته مروارید
سماطین دو صف غلامان از دو جانب
سیادت مهتری سعادت غازی سنور
کربه باب السین المضمومه سکو دسکو نشاد
ی سلم نردبان سمو بلندی سلطان پاد
شاسندس

پادشاسندس جامه بهشت سقم بیماری
سبیل راهها سکوت خاموشی سؤال پرس
شیدن سره ناف باب الشین المفتوحه
شمس آفتاب شفقت مهربانی شهامت
همت زیرکی شرف بزرگواری شریف بزر
گوار شاکی گله کردن شجاعت دلیری
شقاوت بدبختی شقی بدبخت شیخ
پیر و خواجه شاهد گواه شهید کشته شده در
راه خدا شعیر جو شفه لب شوار در آینده گان
شقیقه نیم سر شفق سفیدی بار رخی
در اول شب شد به تخت شباب جوا
نی شفا تندرستی دهنده شره حریص شفا
عت خواهش شریک انباز شیء چیز

شعبان سیر شمایل خوبهای نیک شرح بدید
کردن شتم دشنام دادن شناعت طعنه
زدن شهوت آرزوی نفس شماتت دشمن
کامی باب الشین المکسور شفا تندرستی
شهاب روشنائی ستاره سنان شدت
سختی شدید سخت و بد شیمت خوی نیک
شبل بچه شیر شجیع و شجعان دلیران
شکایت گله کردن باب الشین المضمومه شجاع
دلیر شبهت پوشیده شهود گواهان شکر احسان
شرر ریزهها شبان چوپان شموس آفتابها
و اسب رمنده شعبه شاخ درخت شکر
آزادی باب الصاد المفتوحه صومعه جای
زاهد صوامع جمع صفحه یکروی ورق

صحیفه

صحیفه نامه صحایف جمع صلصال گل خشک
صاعقه آتش که از آسمان افتد با رعد صارم
شمشیر برنده صفرا زردی صوت آواز صقا
ل زداینده و فرو زننده صدید زرداب صلوا
ت نماز صوم روزه صایم روزه دار صداقت
دوستی صدیق دوست صادق راست
گوی صیف تابستان صفار روی گر صباغ
رنگرز صاین نگاه دارنده صعوه گنجشک صنم
بت صدر سینه صابر شکیبائی کننده صامت
زر و سیم و خاموشی صبی کودک صلابت
سختی صرامت برای مردی و مردانگی صبا
حت نیکوروئی صعب دشواری صنعت
پیشه صوب نزدیک صاحب خداوند

صوات راستی صائب جک جک صلیب
چلیپا یعنی ترسایان صناوید مهتران حرف
گردانیدن صید شکار کردن صلب بر پا
کردن صرم بریدن صون نگاه داشتن
صبیه دخترک باب الصاد المکسوره صدق را
ستی صدیق راست صغیر کوچک صیت آوا
زه صراط راه راست صبیان کودکان صیا
نت نگاه داشتن صراف بکش آوردن
باب الصاد المضمومه صلح آشتی صبح سپیده
صحبت باهم بودن صلب پشت و تخت
صعوبت دشواری صحف نامها صاع
پیمانه وران صلحا نیکوان صرکیه زر
صبره جاش صداع درد سر باب الضاد المفتوحه

ضمیر اندیـ

ضمیر اندیشه دل ضعیف سست ضمایرا
ندیشها ضریر نابینا ضیعه ده و زمین ضیف
مهمان ضامن پایندانی ضرب زدن ضر
ب انگبین ضیغم شیر ضلالت گمراهی ضلا
ل گمراه ضیق تنگ ضور روشنائی ضخم
ستبری ضحوه چاشتگاه ضجرت دلتنگی
ضرر زیانی ضم باهم آوردن ضبط نگاه دا
شتن ضبر دسته کردن ضالین گمراها
ن باب الضاد المکسوره ضیا روشنی ضد نا
همتا ضعف تنگی ضیافت مهمانی ضغ
ضغن کینه ضر تمام شر ضحک خنده ضعف
بخیلی باب الضاد المضمومه ضحا چاشتگاه
ضحکه آنکه بروی خندند و بر دیگری

ضراد باد تیر ضعفا ناتوانان باب الطا
ء المفتوحه طهارت پاکی طاهر پاک طبع
وطبیعت سرشت طلعت دیدار طا
عت فرمان برداری طریقت راه خدا
طلل نشان سرای کهنه طیر مرغ طایر پرنده
طرار حیلت گر طاقت توانائی طناز فو
ی کننده طباخ پزنده طوق گردن بند طر
یق راه طرب شادی طالب جوینده
طویل دراز طاعون وبا طایفه گروه طاغی
بیراه طراوت تازگی طری تازه طاحونه
اسیا طوع مراد خویش طویت اعتقاد
طریف طارف مال نو طرد وراندن طعن
بد گفتن ونیزه زدن طلاق رها کردن طرف

کشتن

کشتن طبیعت مزاج باب الطاء المکسوره
طبیب بوی خوش طراز علم وجامه طلسم ساخته
بدروغ طفل کودک طنجیر پاتله طینت سر
شت طغرا نشان پادشاه طومار کاغذ پیچیده
طول درازی طغیان بیراهی طیور مرغان
طروق راهها طمانینه آرام طغاه گمراهان
طلاب جوینده کان طور کوه باب الظاء المفتوحه
ظهر پشت ظهیر یار ظاهر پیدا ظالم ستمکار
ظلام تاریکی ظلیم شتر مرغ ظن گمان برد
ن ظرافت شیرینکاری ظریف شیر
ینکار ظفر پیروزی یافتن باب الظا
المکسوره ظل سایه ظلال جمع ظلف
زنگله گاو وگوسفند باب الظاء المضمومه

ظهر نماز پیشین ظفر ناخن ظلم ستم ظلمت
تاریکی ظلم وظلمات جمع

باب العین المفتوحه

عیال زن وفرزند عاجی ناخوانده علف
وعلفه خون بسته عبرت تازی عجم آنکه عر
ب نباشند عصه خزینا وند عدم
نیستی عین چشم وچشمه ورز علن آشکار
علیم وعالم دانا عم برادر پدر عمه خواهر پدر
عظمت بزرگی عاجل زود عاصی بیفرما
ن عاقل خردمند عدل داد عادل داود
هنده عمل کار ناعاشق آرزو کننده عا
ف فرمان مادر ربه ربردن علف خور
ش چهارپایان علاف علف فروش
علیک بر تو علی بر من عمیق ژرف

عرض

عرض پهنا عدس مرجو عضد بازو عقیم
نازاینده عبد بنده عزیمت آهنگ کار عا
قبت آخر کار عدو دشمن عفیف پارسا
علیل رنجور عقب پاشنه پا عاشر دهم
عدد شمار علامت نشان عیش زند
گانی عهد پیمان عجب شگفت عز
یز ارجمند ونایافت عنا رنج عطا
وعطیه بخشش عطار بوی فروش عا
دت خوی عدالت راستی عدل باد
ست عیلت درویشی عوائق
باز دارنده گان عد شمردن عقد بستن
عزم آهنگ کردن عفو از گناه درگذ
شتن عون یاری کردن عود باز گشتن

عریف بانگ کردن بری عسکر
سپاه عتبه آستانه عظیم بزرگ و بزرگ

باب العین المکسور عمارت آبادانی عشر
ت زندگانی علت بهانه و بیماری عماد
ستودن عطر بوی خوش عجل گوساله
عفت پرهیزکاری عرق رگ
علاج تیمار عمامه دستار دانشمندان
عفریت دیو علو بالا عناد کردن عصیان
بیفرمانی کردن عیادت پرسیدن
عبادت پرستیدن عصمت نگاه
داشتن عبرت پند گرفتن عتاب
ملامت کردن عزت ارجمندی عظا
م بزرگان عباد بندگان علم درس

باب العین

باب العین المضمومه عنصر اصل مردم عقبی
الجهان عدت کارسازی عسر دشوار
ی عسرت تنگدستی عدوان بیدا
دی عریان برهنه علو و علا بلندی
عقده گره عرف عادت عنف درشتی
عزلت جدائی عنوان سرنامه عبور
از آب در گذشتن علوق خوشهای بسته

باب العین المفتوحه غفار و غفور آمرزنده
غنم گوسفند غلا گرانی غلیظ ستبر غر
یم وام دار غنی توانگر غریق غرقه شد
ن غواب گمراهی غاوی گمراه غزیر
بسیار غرض مراد و مقصود غواص بدریا
فرو رونده غار شکاف کوه غارت تاراج

غرامت تاوان غالیه کینه غفلت بیخبر
ی غافل بیخبر غیبت ناپیدائی غای
ب ناپیدا غدا فردا غنیمت مال دشمن
غماز بدگوئی غالب زبردست غیط و
غضب خشم غفر فراپوشانیدن و آمرز
یدن غوص بدریا فرو رفتن غمز غمازی کر
دن غوث فریاد رسیدن باب
العین المکسوره غلظت درشتی غنا توانگر
ی غیاث فریادرس غذا خورش غد
غبطت شادی غش ناپاک غلمان
کودکان غلاظ سخت کنندهای استوار
باب الغین المضمومه غره اول ماه سپیدی پیشانی
غلام کودک نابالغ غبار گرد غفران

آمرزیدن

آمرزیدن غلو از حد در گذشتن غرور
فریفته شدن غروب آفتاب فرو
رفتن غواه گمراهان باب الفاء المفتوحه
فجل سرکش فحذران فائت چیزی که
آنرا طلب نکنند فوج گروه فرضیات
پدید کرده فطن زیرک فکور اندیشها فا
ضل افزونی افضلیت افزونی فحم ا
نگشت فغفور پادشاه چین فیلسوف
دانا بهمه چیز فزع بیم فرح شاخ فاتح
گشاینده فتح گشودن فایح بوی خوش پر
فاخر گرانمایه فجور بارنده فاطر آفریننده فار
غ و فاصل جدا کننده فالص فرو زی یافتن
فهر در وشیب فصار در گشزن فاسق فاجر

تباه کار فایده سود و راحت فجع درد نا
ک فرح شادی فدح تباهی فاسد تبا
ح فنا نیستی فضیحت رسوائی فتی
جوان فلاح رستن فراغ پرداختن فسخ
تباه کردن فخر نازیدن فطر آفریدن
فصل و فرق جدا کردن فرح بوی خوش
دمیدن فوز پیروزی یافتن فرس ا
سب فرج رهائی فرح معلوم باب الفاء
المکسوره فکر و فکرت اندیشه فضا میان
سرا فراق جدائی فسق تباهی فطنت
زیرکی فنان حوالی فعل کردن فترت
سستی باب الفاء المضمومه فؤاد دل فجور و
فسوق تباه کاری فرقت جدائی

فروع

فروع شاخها فنون هنرها فصول فصلها فتوت
جوانمردی فقرا درویشان باب القاف المفتوحه
قمر ماه قوی نیرومند قریه دیه قانون اصل شمار
قنام بخش کننده قایم ایستاده قلق بی آرام
شدن قوم گروه قدیم دیرینه قاتل کشنده
قوال گوینده قلیل اندک قحط تنگی
سال قمیص پیراهن قلنسوت کلاه قو
س کمان قصر کوشک قصیر کوتاه قیصر پا
دشاه روم قبر گور قدر اندازه قاهر شکننده
قادر توانا قاعده بنیاد قاید سرهنگ و کشنده
قبح زشتی قناعت خورسندی قلب
دل قند شکر قریب نزدیک قول گفتن
قهر شکستن قطع بریدن باب القاف المکسوره

قسیم وقسط بهره قصر کوتاهی قسمت بخش
قصه افسانه قدر دیگ قیام ایستادن
قرائت خواندن قلت کمی باب القاف
المضمومه قصوی وقصا پایان کار قوت
نیرو قطن پنبه قماش رخت خانه قرا
ضه خرده سیم قلامه تراشه قلم قلوب
دلها قبور گورها قصور کوشکها قروض وامها
قنوت نومید شدن قرط گوشواره قضات
قاضیان قدرت توانائی قربت نزدیکی
قعود نشستن باب الکاف المفتوحه کیفیت
چگونگی کمیت چندی کم چند کتف جای
پوشیده و پناهگاه کواکب ستارها کثافت
درشتی کفالت پایندانی کافی پسندیده

بزرگی

کبیر بزرگ کریم بخشنده کلام سخن کثیر
بسیار کمال تمامی کامل تمام کاس قدح
کرب اندوه کساد ناروائی کاسد ناروا
کمرت تکبارگی کراهت ناخوش کسلان
کاهل کدر تیره گون بودن کشف برهنه کردن
کفاف قرار سیدن کلب سگ باب الکاف ا
المکسوره کتاب نوشته کتابت نوشتن
کبر بزرگی کرام بزرگان کذب دروغ
کلمت کندی کسوت پوشیدنی کتمان
نهان کردن راز کیاست زیرکی
باب الکاف المضمومه کنه پایان کار کلف دشوا
ری کدورت تیرگی کفو همتا کلیه همه
همگی کفران ناسپاسی کاوس قدحها

کفار ناگرویدگان کروب کرب اندو
لهاکم آشتیتن کسوف گرفتن آفتاب
کفر پوشیدن کل همه باب اللام المفتوحه
لبیب خردمند لبن شیر خشت لبد نمد
لطیف چابک لئیم فرومایه لوعت سوزش
لمعه درخشیدن لحظه چشم زدن لحم گوشت
لجوم ستیزه کار لظی زبانهٔ آتش لسن
زبان آور لهو و لعب بازی لعج سوزا
نیدن اندوه دل لمع درخشیدن لبیک
ایستادم بفرمان برداری لایح روشن
لحن آواز خوش و خطا کردن در سخن
لهجه جایگاه سخن از زبان لبود بر سینه
خفتن مرغ لت تر کردن لثم بوسه دادن

لغو هرزه

لغو هرزه لذت خوشی باب اللام المکسوره
لجام لگام لحیه ریش لثام دهن بند لم
چرا لوا علم لقا دیدار لیام ناکسان لین
نرم لباس پوشیدن لب خرد لحوم گوشت ها
لزوم و لزوب او سنده شدن لباب
خلاصهٔ چیزی لعاب آب دهن لغوب
ناپیدا شدن لوح کوه بلند لصوب
لازمی باب اللام المضمومه ملک پادشاه بهد
مملکت پادشاهی ملک فرشته موکب
لشکر مالک خداوند مادح و مداح ستاینده
مانع باز دارنده ممنوع باز داشته مازی
گذشته ملجا و منجا و معاذ و مفزع و مکنف
پناه گاه مثولی و مرجع و معاو جای باز گشتن

مغرو ومحرب کریزگاه منبع جای
برآمدن آب ملوان شب وروز مطلع
شور ایستادن مقالمت کفتار مهر کابین
مورد جای آمدن مجلس نشستنگاه معا
ش زنده کانی مطاع کالا مهیه ومهبه جای
فروز آمدن مطرح جای افکندن مطمح جا
می نگریستن منظر دیدار موقع جا
ی افتادن منزل ومربع ومعهد ومرحله
جای فرود آمدن منازل جمع محفل انجمن
کاه حرارت تلخها مهارت استادی
ماهر استاد مظهر جای پیدا شدن مها
بت ترس ملاحت نمکین منهج راه رو
شن مکین ومتین استوار مرضیه پسندیده

مرثیه

مرثیه مدح مرده گفتن مرعی چراگاه مزبله
سرگین دان میمنه راست لشکر میسره چپ
لشکر مفخر نازش متحدث ستایش مو
غره بند مودت ومحبت دوستی منقـ
ز مشقت سختی مزلت خاری منفعت
سود مضرت زیانی مسرت شادی مبر
ت نیکی مشرب ومنحل ومشرع ومو
رت ابخوره مواجبت عنا منعم جایه
بوره موجود جای هست شده معدوم نایا
فت معمور آبادان محبوس زندان کرده
معروف اشناد شناخته شده مغبون
فریفته موزون سنجیدن مأذون دستور
ی داده مقطوع بریده شدن مهجور دور شده

مذموم نکوهیده مورس میراس یافته
مجروح خسته شدن منسوخ باطل شده مح
محصول بدست آورده مظلوم ستم رسیده
معلوم دانسته مفهوم و معقول دریافته
مقسوم بخش کرده محظوظ بهره مند محر
وم بیروزی مختوم مهر کرده مسرور و محبور
شادان محزون و مکروب و مغموم اند
وهگین شده مقرون نزدیک شده مقهو
ر شکسته شده مغرور فریفته شده مذکور یاد
کرده منسی فراموش کرده شده منصور فیرو
زی یافته مدروس ناپیدا شده مقبوض
گرفته خاطر مبسوط گسترده مبتوع انکه از
بس او روند مدفوع باز داشته معروف
گردانیده

گردانیدن مأمول و مرجا امید داشته مـ
مقبول پذیرفته منقول از جای بجای شد
ن متروک گذاشته محفوظ و مصون و محرو
س و محفوظ نگاه داشته مجبول و مخلوق
آفریده مطبوع و معجون سرشته میمون
خجسته مشحون آراسته و بر کرده مجموع
گرد آمده مستور پوشیده مجنون دیوا
نه مرقد جایگاه معدود شمرده مسدود
استوار کرده مسدود بسته معکوس باز
گونه مرسوم و مرقوم و موسوم نشان
مصقول زداینده محبوب و مودود و
معشوق دوست داشته مخذول خوا
ر شده منکوس سخنی روزگار رسیده

مغلوک فلک زده مسطور و مذبور و مر
قوم و مکتوب نوشته مسعود مجدود و
نیکبخت مخذول بدبخت منحوس شو
م ملعون و مطرود رانده و نفرین کرده
ماکول و مطعوم خورش مشروب آشا
میدن ملبوس پوشیدنی معانی نیز
کوار بها مواشیف بیمانها محاسن نیکو
بها مقابیح زشتها مخاری شرمسارها
مناقب و معایب عیبها موازین ترا
زوها مفاتیح کلیدها مصابیح چراغها مخا
بل و معالم و مراسم نشانها مضایف جا
بهای تنگ مخاوف جابهای ترس
مدح ستودن محو پاک کردن مسخ

صورت مردم بگردانیدن مسح بسودن
ملامت سرزنش کردن مفتون تا
فته مبذول بخشیده مصلحت آشتی
کردن **فاء الميم المكسورة** مرفق
آرنج مسخط کش منجل و منصبه جلوکاه
عروس میزان ترازو میزاب ناودان
میراث انچه از مرده باز ناید مکثار بسیا
رگوی مهذار هرزه گوی منقار نک
مرغ مفتاح کلید مصباح چراغ مکیال
پیمانه میعاد وعده گاه منشار اره مرصا
د دیده بان مرقات نردبان مضیا
ف مهمان منهاج روش معمار آبادان
کننده مثال نامهٔ پادشا منخان ناون

میقات هنگام **باب المیم المضمومه**
مفاتحت آغاز کردن کار مکاتبت
بایکدگر نامه نوشتن مراسلت پیغا
م فرستادن محاورت و مکالمت
بایکدیگر سخن گفتن مفاوضه سخن با
کسی واراندن معاونت یاری دا
دن مظاهرت هم پشت بودن مرا
فقت همراهی کردن مباسطت گستا
خی کردن مفاجات ناگاه مردن مدا
را نرمی کردن مداومت و مواظبت و
ملازمت و مداخلت پیوسته برکاری
بودن مزاحمت انبوهی مماطلت و مدا
فعت روز بروز کردن وام مفارقت

جدائی

جدائی کردن ممارست درکار بودن
معاودت و مراجعت بازگشتن محا
کمت بحاکم قصه فرستادن مضایقت
تنگ کردن مطاوعت فرمان بردا
ری کردن مساعدت یاری کردن
مسابقت پیش دستی کردن معانقه
دست درگردن کردن مصافحه دست
یکدیگر گرفتن بوقت سلام ملاعبت
مزاح کردن مسارعت بشتافتن
مسرع شتابنده مصاصفه نیمه کردن موا
ضعه سخن نهادن مقاطعه ببریدن مما
هره ماه بماه دادن موانست انس گرفتن
معاشرت خوش زیستن معامله دادو

سسند کردن مشارکت انبازی کردن
مکافات و مجازات پاداش دادن
مناقشت سخت گرفتن مبالغه جهد
کردن مطالعه نگریستن بکتاب مجا
ورت همسایگی نمودن مخاصمت و
مکاوحت جنگ کردن معاتبت عتا
ب کردن محمّت بغایت ستوده موشح و
مزیّن و محلّی و موشّی اراسته شده متوقع
و مترصّد و مترقّب و متطلع و متوالی چشم
دارنده مصطفی و مجتبی و مختار و منتجب و
منتخب برگزیده مهیّا آماده محتاج گوارند
مرتّب و معظّم و مفخّم بزرگ داشته
مهذّب و منقّح پاکیزه کردن مؤجّل انکه

بمهلت باشد مستوفی ستاننده حق
مستحق سزاوار محقّق درست کننده
محاسب شمار کردن معیّن و مساعد و
معاون یاری کننده مغنی نیست کننده
مجدّد و مبتدع نو شده مربّی پرورنده
معیل عیال مند مباح حلال مطیع و
منقاد فرمان بردار مخلّد جاوید متکاو
مسند تکیه گاه محتال حواله پذیرنده محیل
حیل کرد حوالت کننده مستزاد افزون
کردن مستقیم و معتدل راست محرّر
نویسنده منهزم لشکر گریخته مقدّم پیش
داشته مؤخّر پس داشته مضطرب
بیچاره مستکبر گردن کش معبّر پیدا

کننده خواب معمر درویش مؤثر تو‌ا
نکر محتکر کوش کران نداردمندرس
ناپیدا شده مطلق روان شده متوسط
میانجی مسلط کماشته منصف دادکر محیط
ومشتمل ومحتوی فراکیرنده منظری نور
دیده مشرف نکهبان مصرف ومصلف و
انکه بی اندازه خرج کند منصف سازندکا
رمشتاق ومتعطش آرزومند مصدق
رست دارنده مطلق رها کرده ورانده
مشفق مهربان منتهتک کرده درنده مع
معامل کاردار مستقبل آینده مستاصل
رزبن برکننده مستعمل بکار داشته مستجیر
زنهار خاهنده مجیر زنها دهنده معطل

بیکار

بیکار متصل پیوسته مهم کار نازک ممکن بو
دنی مستحیل ومحال نابودنی ممیز انکه
نیک از بد جدا کند ممتاز انکه از امثال خود
جدا باشد مجرب ومجرب آزموده شده مستغنی
بی نیاز منزوی در کوشه نشستن منفسخ
منفسخ باطل شده متمول مالدار منجم
ستاره شناس مزدور دروغ سازنده
منادی بانک زننده مجوف میان تهی
مجاور همسایه مشتکی کله کننده متقطی ومرو
ق پالوده مکدر تیره مستفید فایده کیرنده
مبردات سردیها ملوک پادشاهان متنو
رع پرهیزکار مناجات راز کفتن مزکی
پاک ملاقات یکدیکر را دیدن متنظهر

قوی پشت محترم ومحتشم مرد باحرمت
مبرّا ومنزه پاک از ناشایست موکل
کماشته بر چیزی مستشار نکه با او مشور
ت کنند معمّا سخن پوشیده **باب النون**
المفتوحه نغز ونظافت پاکی ولا
نظیف پاک نظارت نازکی نظیر و
ناظر تازه تمام سخن چین نجم ستاره
نبالت خردمند نبیل خردمند نخوت
بزرگی نمودن نخر سینه نسل زه زاد
ناطق سخن کری نحیف ونحیل نزا
ر نفع سود نوع کونه ناقص کم
کننده نقش نگار نخاس کنیزک فروش
نظیر همتا نفیس کرانمایه ناشر پر کننده

نادر قریب

نادر قریب ناظر یاری کننده ناقد سره
کننده نصیحت پند ناصح پند دهنده
ناحیه کرانه ندامت پشیمانی نحس سر
دار نقیب سالار نجیب گزیده
نصیب بهره نهار روز نهر جوی آب
نغمه سرود نمل مورچه نصل پیکان تیر
نحل پارشه انگبین نخل درخت خر
ما نعیم نعمت نغیم آزی وچهارپایان
نعال نعلین نقاده بهترین چیزی
نجاح روائی حاجت ناصیه موی پی
شانی نظم پیوسته نثر پراکندن
نفرت رمیدن نقب سوراخ کر
دن نجات رستن نصب برپای

کردن نذر چیزی بر خود واجب کردن نشو
نما بالیدن نباح نالیدن سگ نافله و نفل
طاعتی نه فرض و نه سنت نیرین آفتاب
و ماه نفر گروه مردم نفیر ناله بلند باب النون
المکسوره نعمت خورش نصب
بهره نشاط آرزو نصف نیمه نسیان فرا
موشی نقاب روی پوشش نیام خفتگاه
نمال مورچگان نثار نان نقاب نزک
نصرت فیروزی نزهت خرمی نون ما
هی و دوات نشور زنده کردن نفور ر
منده نفوس نفسها نصول زایل شدن
خضاب نعاس غنودن نطق گفتار
نزول فرود آمدن نشوز ناسازگار

(نون)

نبوت پیغامبری باب الواو المفتوحه
ولی دوست وافر بسیار واقی نگاه دار
نده وجه روی وجیه روی شناس واسط
میانجی واقع افکنده واشی غماز وارث
میراث خوار ورثه جمع وطن جایگاه
وکیل کار گذار ورع پرهیزکاری وعظ پند د
هنده واعظ پند دهنده وزیر دستور وقار
آهستگی والده مادر ولد فرزند ودیعت اما
نت دستان خفته وسیلت واسطه والی
ولایت دار وثیقه پیمان والد پدر وصل
و وصال پیوستگی وزر گناه وهن سستی
وتر طاق وعد ترسیدن واهب بخشاینده
وهاب بخشنده وه دوستی ودود مطعان

واحد یکی وحید یگانه وجه روی وصلت
پیوستگی وصایل وطن جایگاه وافی تما
م وکیل کاردان وزرا وزیران وحشت
ناخوشی وحش رمیدن وعل بز کوهی
باب الها هدایت راهنمودن هاد
ی راهنما هدر ناچیز کردن هفوت و
هفوات لغزیدن هباد هرم پیر فرتوت
هبه بخشش هبات ازجایگاه شدن
الهجر والهجران جدائی هدیه وهدایا عطا هلا
ل ماه همز بدگوئی همار بدگوی هد قوبان
کردن باب اللام الف لاجاره نیست لاجر
م هرآئینه لا ادری نمیدانم لاابالی باک
نمیدارم لایزال ولم یزل همیشه لاحق
پیوسته لاشی هیچ چیز لازم واجب

لایعقل

لایعقل ولاغب ولاحی باز پکر لا استواه
نیست قرار لا اله الا الله نیست خدائی مگر
خدا باب الیا یمین دست راست
یسار دست چپ یسر آسانی یاس نو
شک یقین بیشک یمکن تواند بود ید
یم الله دولته همیشه دارد خدای دولت ا
و را یمین نجستگی ینبوع چشمه ینابیع چشمها
یقظه بیداری یتیم بی پدر یرحم الله عبدا

رحمت کند خدا

ی بر بنده سنه ۱۲۰۳

سنه ۱۲۲۳

در نوشتن کتاب دولت جی
بنوشتی بیادگار بگذار
در تراجی العاصی عبد الرحیم









